

پرسش ۸۰۸: سوالاتی در مورد آیه ارث و وجه تسمیه حضرت به قائم و شرحی از جریان به‌دارآویختن حضرت عیسی (ع)

السؤال / ۸۰۸: السلام على بقية آل محمد الإمام أحمد الحسن وصي ورسول الإمام المهدي مكن الله له في الارض السلام عليك يا سيدي ومولاي ورحمة الله وبركاته أرجوا منك يا مولاي ان تتكرم علي بالاجابة وان لم اكن اهلا فانت كريم من اولاد الكرام واهل للوجود والاحسان.

سلام بر باقی مانده‌ی آل محمد، امام احمدالحسن، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی که خداوند در زمین تمکینش دهد! آقا و مولای من، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. امیدوارم با پاسخ‌گویی، بر من ببخشاید؛ هر چند شایستگی‌اش را ندارم؛ ولی شما بخشنده و از فرزندان بخشندهگان و اهل بخشش و نیکوکاری هستید.

س ۱: عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أحدهما (عليهما السلام)، في قوله تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ). قال: (هي منسوخة، نسختها آية الفرائض التي هي المواريث)، (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ) يعني بذلك الوصي).

پرسش اول: از ابن مسکان از ابوبصیر از امام باقر(ع) یا صادق(ع)، در مورد سخن خداوند متعال: (اگر خیر و خوبی به جای گذاشتید، بر شما هنگام وفات‌تان وصیت نیکو به والدین و نزدیکان واجب است، این حقی است بر پرهیزکاران است) فرمودند: «این آیه نسخ شده است. آیه‌ی فرائض، که در مورد ارث است، آن را نسخ کرده است: (هر کسی آن را تغییر دهد، گناهش فقط بر گردن کسی است که آن را تغییر می‌دهد) یعنی بر آن وصی».

س ۱: هل الآية منسوخة؟ وما هي الوصية الواجبة على المكلف؟

پرسش ۱: آیا این آیه نسخ شده است؟ وصیتی که بر مکلف واجب است، چیست؟

س ۲: ما هو تفسیر هذه الرواية : (قلت لابي عبدالله (عليه السلام): لأي شيء سمي القائم؟ قال: لأنه يقوم بعدما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم يقوم بأمر الله سبحانه؟)

پرسش ۲: تفسیر این روایت چیست: به ابو عبدالله امام صادق (ع) عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی برمی‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان برمی‌خیزد»

س ۳: ما معنى هذه الرواية: (واتخذ امتك قبورهم مساجد)؟

پرسش ۳: معنی این روایت چیست: «امت تو، قبرهایشان را به عنوان مسجد برمی‌گیرند».

س ۴: ما هو تفسیر الآية الكريمة: (وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) [مریم: 64].

پرسش ۴: تفسیر آیه‌ی کریم چیست: (و ما جز به فرمان پروردگار تو فرود نمی‌آییم. آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و میان این دو قرار دارد از آن او است و پروردگار تو فراموش‌کار نیست) [مریم: 64].

وارجوا من سيدي ومولاي ان يستغفر لي فقد سوت وجهي الذنوب...والسلام عليك يا مولاي الامام أحمد وعلى آل بيتك الطاهرين ورحمة الله وبركاته.

امیدارم آقا و مولای من، برای من طلب آمرزش کند؛ چرا که گناهانم رویم را سیاه کرده.... مولای من، امام احمد! بر شما و اهل بیت پاک و طاهرتان، درود و رحمت و برکات خداوند باد!

الجواب:

پاسخ:

ج س ۱ / بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

پاسخ پرسش ۱: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

وفقكم الله وسدد خطاكم؛ الخير غير محصور بالأموال والممتلكات (95)، فلو كانت الآية منسوخة لما تعدى النسخ حكمها فيما يخص الأموال والأموال التي هي موضوع القسمة بين الورثة، أي كون الوصية بالأموال والأموال المادية التي تقسم بين الورثة غير واجبة بعد نزول آيات المواريث أي غير واجبة بالثلثين (96)، أما حكم الآية فيما عدا هذا فهو سارٍ وجارٍ ولا يمكن ادعاء أن آيات المواريث ناسخة له.

خداوند توفیق‌تان دهد و گام‌هایتان را استوار بدارد. (خیر) (خوبی) در این آیه، فقط به اموال و دارایی‌ها اطلاق نمی‌شود، (97) اگر آیه نسخ شده باشد، حکم نسخ آن نباید شامل اموال و املاکی که مورد تقسیم بین ورثه است، شود؛ یعنی بعد از نازل شدن آیه‌های مربوط به ارث، وصیت بر اموال و دارایی‌های مادی که بین ورثه تقسیم

می‌شود، واجب نیست، یعنی وصیت بر اموال واجب نیست؛ [98] اما حکم آیه برای غیر از این مقدار، ساری و جاری است و امکان این ادعا وجود ندارد که (بگوییم) آیه‌های ارث، آن را نسخ کرده است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)، قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ، فَقَالَ: تَجُوزُ. قَالَ: ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ") [99].

محمد بن مسلم می‌گوید: در مورد وصیت برای وارث از ابو جعفر امام محمد باقر (ع) سؤال کردم. ایشان فرمود: «جایز است»، سپس این آیه را خواندند: (اگر خیری بر جای گذاشتند، وصیت نمودن برای والدین و نزدیکان واجب است). [100]

والآية تبين أيضاً للمؤمن حال الثلث الذي يحق له أن يوصي به وأنه يجب أن يوصي به أو ببعضه لخليفة الله في أرضه في زمانه كما ورد عنهم (عليهم السلام). نعم، يحق لخليفة الله أن يسقط هذا الفرض كما يحق له إسقاط الخمس؛ لأنها أموال تخصه فله إسقاطها متى شاء، فهي أموال يعيل بها الأمة وفقراءها ويتقوم بها حكم خليفة الله في أرضه [101].

هم‌چنین آیه به روشنی، برای مؤمن، وضعیت یک سومی که می‌تواند به آن وصیت کند را بیان می‌کند. همان‌طور که از اهل بیت آمده واجب است به آن یا به قسمتی از آن، برای خلیفه‌ی خدا در زمانش وصیت کند، بله، خلیفه‌ی خدا، اجازه دارد این واجب را ساقط کند، همان‌گونه که حق دارد خمس را ساقط کند چون اموالی است که به او اختصاص دارد و هر وقت بخواهد آن را ساقط می‌کند؛ این اموالی است که با آن از امت و فقرا سرپرستی می‌کند و با آن حکم خلیفه‌ی خدا در زمینش، اجرا می‌شود.

[102]

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، قَالَ: هُوَ شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. قُلْتُ: فَهَلْ لِدَلِكِ حَدٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: أَدْنَى مَا يَكُونُ ثُلُثُ الثُّلُثِ (103).

سماعة بن مهران از امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند عزوجل: (وصیت کردن نیکو به والدین و نزدیکان، حقی است بر پرهیزکاران) می‌فرماید: «این چیزی است که خداوند برای صاحب‌الامر قرار داده است»، عرض کردم: آیا این مقداری دارد؟ فرمود: «بله»، عرض کردم: چه قدر است؟ فرمود: «کم‌ترین مقدار آن یک سوم از یک سوم». (104)

عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ»، قَالَ: حَقٌّ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. قَالَ: قُلْتُ: لِدَلِكِ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَمْ؟ قَالَ: أَدْنَاهُ السُّدُسُ وَأَكْثَرُهُ الثُّلُثُ) (105).

عمار بن مروان می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند پرسیدم: (اگر خیری بر جای گذاشت، وصیت کند). فرمود: «حقی است که خدا در اموال مردم برای صاحب‌الامر قرار داده است»، (راوی) می‌گوید: عرض کردم: چه مقدار؟ فرمود: «کم‌ترین مقدار آن یک ششم و بیشترین مقدار آن یک سوم است». (106)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّيَّارِيُّ فِي كِتَابِ التَّنْزِيلِ وَالتَّحْرِيفِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ)، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): (وَهُوَ حَقٌّ فَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الثُّلُثِ. قِيلَ لَهُ: كَمْ هُوَ؟ قَالَ: أَدْنَاهُ ثُلُثُ الْمَالِ وَالْبَاقِي فِيمَا أَحَبَّ الْمَيِّتُ) (107).

احمد بن محمد سیاری در کتاب تنزیل و تحریف در مورد سخن خداوند متعال «اگر خیری بر جای گذاشت، وصیت کند» می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «این حقی است که خدای عزوجل، برای صاحب الأمر از یک سوم واجب کرده است». به ایشان عرض شد: چه مقدار؟ فرمود: «کمترین مقدار آن، یک سوم مال، و بقیه‌ی مال در آنچه میت دوست دارد (وصیت کند)». ([108])

أَيْضاً: الْوَصِيَّةُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَثِ النَّاسِ عَلَى نَصْرَةِ خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ خُصُوصاً لِمَنْ يَظُنُّ أَنَّ لِكَلَامِهِ أَوْ وَصِيَّتِهِ أَثْراً عَلَى بَعْضِ مَنْ يَقْرَأُهَا بَعْدَ مَوْتِهِ فِي مَعْرِفَةِ الْحَقِّ وَنَصْرَةِ خَلِيفَةِ اللَّهِ، فَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَمْ يَأْمُرْ شَخْصاً مَقْلاً أَنْ يَتْرِكَ الْوَصِيَّةَ بَلْ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَتْرُكَهَا وَيُوصِي بِتَقْوَى اللَّهِ.

همچنین وصیت به تقوای الهی و تشویق مردم به یاری خلیفه‌ی خدا در زمینش، مخصوصاً برای کسی که فکر می‌کند سخن یا وصیت او برای بعضی از افرادی که آن را بعد از مرگش می‌خوانند، در شناخت حق و یاری خلیفه‌ی خدا، تأثیری دارد، واجب است. امیرالمؤمنین (ع) به کسی که اموالی نداشت دستور ترک کردن وصیت را نداد، بلکه به او دستور داد تا آن را ترک نکند و به تقوای الهی وصیت کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام):
(أَنَّهُ حَضَرَهُ رَجُلٌ مُقَلٌّ فَقَالَ: أَلَا أُوصِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَوْصِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَمَّا الْمَالُ فَدَعُهُ لَوْرَثَتِكَ فَإِنَّهُ طَفِيفٌ يَسِيرٌ، وَإِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا" وَأَنْتَ لَمْ تَتْرُكْ خَيْرًا تُوصِي فِيهِ) ([109]).

امام صادق (ع) از پدرش از پدرانشان از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند: «مرد فقیری نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (ع)، آیا وصیت کنم؟ فرمود: «به تقوای الهی وصیت کن، اما مال را برای ورثه‌ات بگذار، زیرا اندک و از بین رفتنی است، خدای

عزّوجل می فرماید: (اگر خیری بر جای گذاشت) و تو خیری به جای نگذاشتی که به آن وصیت کنی». ([110])

أما فيما يخص خليفة الله في أرضه أو رسول الله (صلى الله عليه وآله) بالخصوص فواضح أنه يترك خيراً كثيراً وهو منصب خلافة الله في أرضه ([111]) بعد انتقاله إلى الرفيق الأعلى، وخليفة الله هو طريق إيصال التكليف للناس، فكيف يترك الوصية بمن يخلفه؟!

اما در مورد خلیفه‌ی خدا در زمین یا رسول الله (ص) به خصوص، روشن است که او خیر زیادی بر جای گذاشته است که همان جایگاه خلافت خدا در زمینش می باشد، ([112]) پس از این که به ملاّ اعلی رفت. خلیفه‌ی الهی، کسی است که راه رسیدن تکلیف به مردم است، حال چگونه نسبت به کسی که جانشین او است، وصیت نمی کند؟!

هذا، والآية فيها لفظان واضحان في أنّ الوصية فرض واجب عند حضور الموت: (كُتِبَ، وحقاً على)، فلا يصح أن يعرض عنها صاحب الشريعة؛ لأنّ الإعراض عنها أمر قبيح ([113])، فكيف يعرض محمد (صلى الله عليه وآله) عن الوصية عند الموت مع أنه كان لديه الوقت الكافي لكتابتها حتى بعد أن مُنِعَ من كتابتها على رؤوس الأشهاد يوم الخميس ([114])، فهل أعدم رسول الله شاهدين عدلين من الأصحاب مع وجود علي (عليه السلام) وسلمان وأبي ذر والمقداد وعمار وغيرهم ممن كانوا يؤيدون كتابة الكتاب ([115])؟! أم هل أعدم الوقت وكان عنده قرابة ثلاثة أيام بلياليها؟!

علاوه بر این، در این آیه دو لفظ صریح وجود دارد که وصیت هنگام مرگ را واجب می کند: (كُتِبَ، حقاً علی) «واجب شد، حقی است بر»، پس صحیح نیست که صاحب شریعت از آن روی برگرداند، چون روی برگرداندن از آن، عملی قبیح و ناپسند می باشد؛ ([116]) چگونه حضرت محمد (ص) از وصیت کردن هنگام وفات، روی برمی گرداند، با

این که وقت کافی برای نوشتن آن داشت، حتی پس از این که او را از نوشتن آن جلوی مردم و شهود در روز پنج شنبه بازداشتند([117]) آیا با وجود علی(ع)، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و غیر از آن‌ها، کسانی که نوشتن وصیت را تأیید کردند، رسول الله(ص) دو شاهد عادل از یاران خود نداشت؟!([118]) آیا وقت نداشتند؟! درحالی که نزدیک سه شبانه روز وقت داشتند!

لا أعتقد أنّ شخصاً يحترم رسول الله (صلى الله عليه وآله) سيقول إنه ترك كتابة كتاب (الوصية) وصفه هو (صلى الله عليه وآله) بأنه عاصم للأمة من الضلال إلى يوم القيامة.

فکر نمی‌کنم، کسی که به رسول الله(ص) احترام می‌گذارد، بگوید: ایشان نوشتن «وصیت» را ترک کردند؛ نوشتاری که تا روز قیامت به بازدارنده بودن امت از گمراهی توصیف شده است.

و غير صحيح قول بعض من يدعون العلم من الشيعة: (إنّ ترك كتابة الوصية مطلقاً راجح لأنّ من اعترضوا - أي عمر وجماعته - في رزية الخميس على كتابتها وقالوا يهجر أو غلبه الوجع لن يتورعوا بعد وفاة رسول الله عن الطعن بسلامة قواه العقلية عند كتابته للوصية كما فعلوا في رزية الخميس)([119]).

سخن بعضی از شیعیان که ادعای علم می‌کنند، صحیح نیست: «قطعاً، ترک کردن نوشتن وصیت بهتر است، چون افرادی که نسبت به نوشتن آن در پنج شنبه اعتراض کردند و گفتند: او هذیان می‌گوید، یا درد بر او غلبه نموده است (یعنی عمر و جماعت او) پس از وفات رسول الله(ص) (نیز) از طعن زدن به سلامت قوای عقلانی پیامبر(ص) هنگام نوشتن وصیت، دست بر نمی‌داشتند، همان‌طور که در «رزیه الخميس» (مصیبت پنج شنبه) این کار را انجام دادند».[120]

وقولهم هذا غير صحيح؛ لأنّ هذا يمكن أن يحصل فيما لو كُتبت الوصية وأبرزت وأظهرت لهؤلاء المعترضين، أما لو كُتبت لعلّي وأشهد عليها من قبلها من الأصحاب دون أن تبرز لهؤلاء المعترضين فلن يكون هناك طعن بالرسول (صلى الله عليه وآله)، وفي نفس الوقت يحقق الغرض من كتابة الوصية وهو أن تصل إلى الخلف من هذه الأمة وتنفي الضلال عن هذه الأمة إلى يوم القيامة.

سخن آن‌ها صحیح نیست، چون این مطلب زمانی امکان داشت حاصل شود که وصیت برای این مُعترضین، نوشته و آشکار شود، ولی اگر برای علی (ع) و یارانی که آن را قبول می‌کنند، نوشته شود، بدون این که برای این معترضین آشکار گردد، طعنه‌ای به رسول الله (ص) وارد نیست و در عین حال، هدف از نوشتن وصیت محقق می‌شود؛ این که این وصیت به افراد نسل‌های آینده این امت برسد و تا روز قیامت، گمراهی را از این امت نفی کند.

نعم، يجوز لمن يدعون الفقه أن يسوقوا الكلام السابق لتعليل عدم إصرار رسول الله (صلى الله عليه وآله) على كتابة الوصية في نفس الموقف، أي في حادثة الخميس لا مطلقاً.

بله، برای این کسانی که ادعای «فقه» می‌کنند، جایز است این سخن را بگویند، به جهت دلیل آوردن برای این که رسول الله (ص) بر نوشتن وصیت در همان موقع اصرار نورزید، یعنی در حادثه‌ی پنج شنبه اما نه به طور مطلق و همیشگی!

وهذا أمر بديهي، فهل من يشقّ عليه صيام يوم من شهر رمضان يُعرض عن صيام هذا اليوم مطلقاً، أم يصومه في يوم آخر يمكنه صيامه فيه؟ وهل من لا يتمكن من أداء الصلاة في مكان لوجود النجاسة فيه يمتنع عن الصلاة، أم يصلّيها في مكان آخر؟

این مطلبی بدیهی و روشن است! آیا کسی که نمی‌تواند یک روز از ماه رمضان را روزه بگیرد، مطلقاً از روزه گرفتن این روز دوری می‌کند، یا در روز دیگری که امکان روزه گرفتن در آن برایش وجود دارد، روزه می‌گیرد؟ آیا کسی که در مکانی، به دلیل وجود نجاست، نمی‌تواند نماز بخواند، دیگر نماز نمی‌خواند یا در مکان دیگری نماز می‌خواند؟

وكتاب رسول الله عند الاحتضار (الوصية) أمر عظيم أعظم من الصوم والصلاة فرضه الله على الرسول بقوله تعالى: (كُتِبَ، وحقاً على)، ووصفه رسول الله بأنه يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، فكيف يتركه رسول الله (صلى الله عليه وآله) مطلقاً بمجرد أن اعترض عليه جماعة في يوم الخميس؟!

نوشتار رسول الله (ص) هنگام وفات (وصیت)، مسئله‌ای بسیار بزرگ‌تر از روزه و نماز است، و خداوند متعال با این سخن خود، آن را بر پیامبر واجب کرده است: (كُتِبَ، وحقاً على) (واجب است، حقى بر) و رسول الله (ص) این وصیت را این‌گونه توصیف کرده است که امت را تا روز قیامت از گمراهی باز می‌دارد؛ حال چگونه امکان دارد رسول الله (ص) به محض این که گروهی به نوشتن آن در پنج شبه اعتراض کردند، آن را به طور مطلق ترک نماید؟!

في الحقيقة إنه أمر عظيم وخطير أن يُتهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) بترك كتابة الوصية عند الاحتضار، حيث يمثل اتهاماً للرسول بأنه ترك ما أمره الله به مع تمكنه من أدائه والقيام به، فالله يوجب كتابة الوصية على سيد وإمام المتقين محمد مرتين بآية واحدة بقوله: (كُتِبَ، حقاً على) (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]، ويأتي فلان أو فلان اليوم ليقول: إنَّ محمداً ترك الوصية التي تُشخص الثقلين !!

در حقیقت این مسئله‌ی بزرگ و خطرناکی است که رسول الله (ص) را به نوشتن وصیت هنگام مرگ، متهم می‌کنند؛ زیرا این اتهام بر رسول الله (ص) وارد می‌شود که، آن‌چه خدا به او دستور داده را رها کرده است با این‌که امکان انجام و برپا داشتن دادن آن برای ایشان مهیا بوده است در حالی که خداوند نوشتن وصیت را به سرور و امام پرهیزکاران در یک آیه، دو بار واجب کرده است، با این سخن: (کتب، حقاً علی) (واجب است، حقی است). (اگر خیر و خوبی بر جای گذاشتید، بر شما هنگام وفاتان وصیت نیکو به والدین و نزدیکان واجب است، (این) حقی بر پرهیزکاران است) [البقرة: 180]. امروز فلانی یا فلانی می‌آید و می‌گوید: محمد، وصیتی که ثقلین را مشخص می‌کند، نوشته است!!

وهكذا بكل بساطة يتهم رسول الله بأنه يعصي الله؛ لأنّ الوصية الوحيدة المروية لا توافق هواه، ولأنّ فيها ذكر المهديين واسم أولهم، هكذا فقط لأنها لا تعجبه يقول إنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يوص، هل هناك اتباع للهوى أبين من هذا؟!!

چنین شخصی به راحتی رسول الله (ص) را متهم می‌کند که از خداوند سرپیچی می‌کند؛ چون تنها حدیث وصیت که روایت شده است، با هوای نفس او موافق نیست زیرا در آن، مهدیین و نام اولین آن‌ها آمده است. این‌گونه رفتار می‌کنند چون به مذاق آن‌ها خوش نمی‌آید می‌گویند: رسول الله (ص) وصیت نکرده است. آیا دنباله‌روی از هوای نفس، آشکارتر از این می‌تواند باشد؟!!

والمصيبة أنّ بعضهم يدّعون أنهم يعلمون ما في وصية رسول الله التي لم يكتبها حسب زعمهم وبأنها مجرد تأكيد لبيعة الغدير ولحدیث الثقلین المجل (121)، ولهذا فهو (صلى الله عليه وآله) لم يهتم لكتابتها ولم يكتبها بعد حادثة الرزية بحسب زعمهم ولو للمساكين الذين يقبلونها كعمار

وأبي ذر والمقداد، ولم يكتبها حتى لعلي لتصل لمن يقبلونها بعده لكي لا يضيع ويضل كل من في أصلاب الرجال وتعصم الأمة من الضلال ([122]).

مصیبت این است که بعضی‌ها ادعا می‌کنند از مطالبی که در وصیت رسول الله (ص) که به حسب گمان‌شان نوشته است خبر دارند، مبنی بر این که وصیت، فقط تأکیدی برای بیعت غدیر و حدیث مختصر ثقلین بود؛ ([123]) به همین دلیل پس از حادثه‌ی مصیبت (پنج‌شنبه)، ایشان (ص) اهمتامی به آن نداشت و آن را به حسب گمان‌شان ننوشتند؛ حتی برای افراد مسکینی که آن را قبول می‌کنند، مثل عمار، ابوذر و مقداد، و حتی آن را برای علی نوشت تا آن را به کسانی که آن را می‌پذیرند، برساند و همه‌ی آنان که در پشت‌های مردان هستند، ضایع و گمراه نشوند و امت از گمراهی در امان بماند! ([124])

ولا أدري من أين علموا أنّ الوصية مجرد تكرر أو تأكيد لحادثة الغدير أو غيرها من الحوادث والأقوال السابقة لرسول الله (صلى الله عليه وآله) كحديث الثقلين المجمل، مع أنه (صلى الله عليه وآله) نبي ورسول من الله والوحي مستمر له، ورسالته لهداية الناس مستمرة حتى آخر لحظة من حياته، فهل أنّ الله أخبرهم مثلاً أنه لم يوح لمحمد قبل احتضاره بيوم أو بشهر أو شهرين شيئاً جديداً وتفصيلاً جديدة تخصّ أحد الثقلين وهو الأوصياء من بعده وأسماء وصفات بعضهم بما يضمن عدم ضلال الأمة إلى يوم القيامة، مع أنّ هذا الأمر موافق للحكمة؟! وإذا لم يكن قد أوحى الله لهؤلاء المدعين شيئاً، فلماذا الجزم أنّ الوصية كانت مجرد تكرر لما سبق ولهذا كان الأفضل ترك كتابتها بعد رزية الخميس بحسب زعمهم?!!

نمی‌دانم از کجا یقین دارند که وصیت فقط تکرار یا تأکید بر واقعه‌ی غدیر یا بقیه‌ی حوادث و سخنان پیشین رسول الله (ص)، مثل حدیث مختصر ثقلین است، با این که ایشان (ص) پیامبر و رسولی از جانب خداوند است و وحی برای او استمرار دارد، و رسالت ایشان برای هدایت مردم، حتی در آخرین لحظات زندگی‌شان مستمر است. آیا

خدا آن‌ها را با خبر نموده است که مثلاً یک روز یا یک ماه یا دو ماه پیش از زمان وفات‌شان، چیز جدید و تفصیل جدیدی به محمد وحی نمی‌کند، که در مورد یکی از ثقلین؛ که همان اوصیای پس از خودش با ذکر نام‌ها و ویژگی‌های بعضی از آن‌ها باشد، مواردی که باعث عدم گمراهی مردم تا روز قیامت می‌شود، با این که این مطلب، موافق حکمت می‌باشد؟! وقتی خدا به این مدعی‌ها چیزی وحی نکرده، چگونه یقین دارند که وصیت فقط تکرار گذشته است و به همین دلیل، بر حسب گمانشان بهتر می‌بود که بعد از «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج‌شنبه) وصیت نوشته نشود؟!!

هل هذا يعني أنّ عمر يقرر لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية في يوم الخميس كما يزعم من اعتبروا أنّ اعتراض عمر على كتابة الكتاب كان بتوفيق وتسديد ([125])، وأنتم تقررون لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية بعد يوم الخميس ولا تُعدمون القش لإيقاد ناركم، فمن الرسول بربكم محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله) أم عمر وجماعته، أم أنتم يا من تسميتم بالتشيع؟

آیا این به آن معنا است که عمر برای رسول‌الله(ص) بیان می‌کند که نوشتن وصیت در روز پنج‌شنبه بهتر است، همان‌گونه که کسانی به حسب گمان‌شان بیان می‌کنند که اعتراض عمر به نوشتن نوشتار وصیت، از روی توفیق و تأیید بوده است! ([126]) و شما برای رسول‌الله(ص) بیان می‌کنید که بهتر این است که وصیت بعد از روز پنج‌شنبه نیز نوشته نشود و از شعله‌ور نمودن آتش عذاب‌تان، پَرُوا ندارید؟! به پروردگارتان قسم می‌دهم، چه کسی پیامبر است؟! محمد بن عبد‌الله(ص) یا عمر و جماعت او، و یا شما که خودتان را شیعه نامیده‌اید؟!!

أنا أدعو من يقولون هذا القول إلى التوبة والاستغفار إن كانوا يخافون الله.

من کسانی که این سخن را بر زبان می‌رانند، به توبه و استغفار دعوت می‌کنم؛ اگر از خداوند می‌ترسند!

فعلة الوصية عند الاحتضار ل خليفة الله والحكمة منها؛ أنّ الوحي والتبليغ مستمر لخليفة الله في أرضه حتى آخر لحظة من حياته، فوصيته تكون بآخر ما يوحى له فيما يخص أمر خليفة أو خلفاء الله من بعده أو أوصيائه، ولهذا قال الحكيم المطلق سبحانه: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ..)، ولم يقل كتب عليكم الوصية فحسب، ولهذا بيّن الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) فيما سمي برزية الخميس بأن وصيته عند الموت هي العاصم من الضلال لا غير؛ لأنها في تشخيص الثقلين (المخلف العاصم من الضلال) بالاسم والصفة الذي لا يمكن معه أن يحصل الضلال لمن التزم بهذه الوصية إلى يوم القيامة.

علت وصیت خلیفه‌ی خدا به هنگام مرگ و حکمت آن، این است که وحی و تبلیغ برای خلیفه‌ی خدا در زمین، حتی تا آخرین لحظات زندگی‌اش ادامه دارد؛ بنابراین وصیت او آخرین چیزی است که به او وحی می‌شود و در مورد موضوع خلیفه یا خلفای خداوند بعد از او، یا اوصیای او است. به همین دلیل خدای حکیم مطلق سبحانه می‌فرماید: (بر شما واجب شده است که در هنگام وفات، اگر خیری بر جای گذاشتید، وصیت کنید....) و خدا نفرموده است که وصیت کنید و تمام. به همین دلیل محمد رسول الله (ص) در «رزية الخميس» (مصیبت پنج شنبه) فرمود که وصیت زمان وفاتش بازدارنده از گمراهی است و نه چیز دیگر! چون این وصیت برای شناسایی ثقلین (به جای گذاشته شده‌ی بازدارنده از گمراهی) با نام و صفتی است که به واسطه‌ی آن، گمراهی تا روز قیامت، برای کسی که به آن ملتزم باشد، حاصل نمی‌شود.

وهنا أعيد للتنبيه ولفت الانتباه أنّ قول الرسول في يوم الرزية - كما سماه ابن عباس- (أئتوني بكتاب أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً) معناه: أنّ ما سبق من التبليغ الذي جاء به الرسول بما فيه القرآن وعلي (عليه السلام) الذي بلغ بوصايته مرات عديدة بل والحسن والحسين (عليهما السلام) اللذان شخّصا بحديث الكساء وغيره ([127])، لا يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، بل الذي يعصم الأمة من الضلال هو هذا التشخيص الدقيق للثقلين الذي أوحى لرسول الله (صلى الله عليه وآله) وأمره الله بتبليغه للناس بوصيته المباركة عند الاحتضار وفي ختام حياته ورسالته المباركة.

دوباره تأکید می‌کنم و می‌گویم: سخن رسول الله (ص) در روز رزیه (مصیبت) همان‌طور که ابن عباس این روز را به این نام، نامیده است: «کتابی بیاورید تا برای‌تان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، به این معنی است که: آنچه از رسالتی که رسول الله (ص) که شامل مطالب قرآن و آنچه در مورد علی (ع) بارها، وصیت نموده است، حتی آنچه در مورد حسن (ع) و حسین (ع) است که با حدیث کسا و غیر آن شخصیت‌شان را مشخص نموده است، ([128]) تا روز قیامت امت را از گمراهی باز نمی‌دارد، بلکه شناسایی دقیق ثقلین مردم را از گمراهی باز می‌دارد، که به رسول الله (ص) وحی شده است و خدا دستور داد آن را در وصیت مبارک، هنگام مرگ و پایان زندگی و رسالت مبارکش، به مردم برساند.

في الختام:

در پایان:

لدينا آية توجب كتابة الوصية عند الاحتضار وبكلمتين دالتين على الوجوب (كتب، وحقاً على)، قال تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَّةِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]، فمن ينكر كتابة الوصية يتهم الرسول بالمعصية.

آیه‌ای وجود دارد که نوشتن وصیت را هنگام مرگ با دو کلمه‌ای که بر واجب بودن آن دلالت دارد، واجب می‌کند: (کتب، وحقاً علی) (واجب است، حقی است بر....). خدای متعال می‌فرماید: (اگر خیری بر جای گذاشتید، بر شما هنگام وفات‌تان وصیت نیکو نمودن به والدین و نزدیکان واجب است، این حقی است بر پرهیزکاران) ([129]). هر کسی که نوشتن وصیت را انکار کند، رسول الله (ص) را به معصیت متهم کرده است.

ولدينا روايات تدل على كتابة الوصية أو هم الرسول بكتابة الوصية عند الاحتضار كرزية الخميس المروية في البخاري وما رواه سليم بن قيس في كتابه ([130]).

روایاتی است که دلالت بر نوشتن وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت توسط رسول الله (ص) هنگام وفات می‌نماید؛ مثل روایت «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج شنبه) که در بخاری روایت شده است و آنچه سلیم بن قیس در کتابش روایت می‌کند. ([131])

ولدينا روايات موافقة لمحتوى الوصية وهي روايات المهديين الاثني عشر، وهي موجودة في كتب الأنصار ويمكن الرجوع إلى مصادرها عند الشيعة والسنة ([132])، وأيضاً ما رواه الطوسي عنهم (عليهم السلام) في أن اسم المهدي (أحمد وعبد الله والمهدي) ([133])، وما رواه السنة من أن اسم المهدي يواطئ اسم النبي ([134]) أي أحمد كما ورد في الوصية.

روایاتی است که با مضمون وصیت، موافقت دارد که روایات مهدیین دوازده‌گانه می‌باشند و در کتاب‌های انصار موجود است و می‌توان به منابع آن در شیعه و اهل سنت مراجعه نمود ([135]) هم‌چنین آنچه طوسی از آن‌ها (ع) روایت کرده است که اسم مهدی «احمد و عبدالله و مهدی» است ([136]) و آنچه اهل سنت روایت کرده‌اند که اسم مهدی موافق اسم رسول الله است ([137]) یعنی احمد، همان‌طور که در وصیت آمده است.

ولدينا نص الوصية المكتوبة عند الاحتضار وهي مروية في غيبة الطوسي ([138])، ولا يوجد لدينا معارض لنص الوصية. وكل إشكال أتوا به لرد الوصية تم رده وبيان بطلانه.

وصيت نوشته شده‌ی هنگام وفات موجود و در کتاب غیبت طوسی روایت شده است ([139]) و (روایت) مخالفی با متن وصیت، وجود ندارد، و تمام اشکال‌هایی که برای ردّ وصیت آوردند، بیان و علت بطلان آن‌ها نیز پاسخ داده شده است.

فكيف يمكن - بعد كل هذا - لعاقل أن يرد الوصية، وكيف لمن يخاف الآخرة أن يرد الوصية، وكيف لمن يتقي الله أن يرد الوصية؟!!

پس از همه‌ی این‌ها، چگونه عاقل می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! چگونه کسی که از آخرت می‌ترسد، می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! و چگونه کسی که از خدا می‌ترسد می‌تواند وصیت را ردّ کند?!!

ج س ۲: (قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): لأي شيء سمي القائم؟ قال: لأنه يقوم بعدما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم يقوم بأمر الله سبحانه) ([140]).

پاسخ سؤال ۲: به ابو عبدالله امام صادق (ع) عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی برمی‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحانه برمی‌خیزد» ([141]).

قال الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة: (وأما ما روي من الأخبار التي تتضمن أن صاحب الزمان يموت ثم يعيش أو يقتل ثم يعيش، نحو ما رواه: الفضل بن شاذان، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن أبي سعيد الخراساني قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام):

لأي شيء سمي القائم؟ قال: لأنه يقوم بعدما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم يقوم بأمر الله سبحانه).

شیخ طوسی در کتاب غیبت می گوید:

«و اما از آنچه از اخبار روایت شده، چنین بر می آید که صاحب الزمان می میرد، سپس زندگی می کند، یا کشته می شود، سپس زندگی می کند، مانند این روایت: فضل بن شاذان از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم حضرمی از ابو سعید خراسانی روایت می کند: به ابو عبد الله امام صادق (ع) عرض کردم: به چه دلیلی قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می کند. او به امر بزرگی بر می خیزد؛ به دستور خداوند سبحان بر می خیزد».

وروی محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: (مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه).

محمد بن عبد الله حمیری از پدرش از یعقوب بن زید از علی بن حکم از حماد بن عثمان از ابو بصیر نقل می کند: از ابو جعفر امام باقر (ع) شنیدم که می فرماید: «مَثَلُ امر ما در کتاب خداوند، مَثَلُ صاحب الاغ است که خداوند او را یکصد سال میرانده، سپس او را برانگیخته است».

وعنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن إسحاق بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن علي بن خطاب، عن مؤذن مسجد الأحمر قال: (سألت أبا عبد الله (عليه السلام) هل في كتاب الله مثل للقائم (عليه السلام)؟ فقال: نعم، آية صاحب الحمار أماته الله (مائة عام) ثم بعثه).

و از او از پدرش از جعفر بن محمد کوفی از اسحاق بن محمد از قاسم بن ربیع از علی بن خطاب از مؤذن مسجد احمر روایت می‌کند: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا در کتاب خداوند، مثالی برای قائم (ع) وجود دارد؟ ایشان فرمود: «بله. آیه‌ی صاحب الاغ که او را صد سال میراند و سپس او را برانگیخت».

وروی الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن الفضيل، عن حماد بن عبد الكريم قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): (إنَّ القائم (عليه السلام) إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل).

فضل بن شاذان از ابن ابی نجران از محمد بن فضیل از حماد بن عبدالکریم روایت کرد: امام صادق (ع) فرمود: «وقتی قائم (ع) قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه چنین می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است».

ثم علق الشيخ الطوسي رحمه الله عليها فقال: (فالوجه في هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: بموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه، ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقي. وهذا وجه قريب في تأويل هذا الاخبار، على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علماً عما دلت العقول عليه، وساق الاعتبار الصحيح إليه، وعضده الأخبار المتواترة التي قدمناها، بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم، وإنما تأولناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها) ([142]).

سپس شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، تعلیقی می‌زند و می‌گوید: «توجیه این اخبار و مشابه‌های آن، این است که بگوییم: یاد او به مرگ می‌شود، و بیشتر مردم معتقد می‌شوند که استخوان‌هایش پوسیده شده است. سپس خداوند همان‌طور که صاحب الاغ را پس از مرگ حقیقی‌اش آشکار نمود، او را آشکار می‌کند؛

این توجیهی نزدیک در تأویل این اخبار می‌باشد. البته به اخبار آحاد (منفرد) که باعث علمی به آنچه عقل به آن گرایش پیدا کرده و اعتبار صحیح به آن سمت کشیده شده، نمی‌شود، مراجعه نمی‌گردد و اخبار متواتر که پیش‌تر بیان کردیم، این را تأیید می‌کند. بلکه واجب، توقف در این خصوص و تمسک جستن به آنچه مشخص است، می‌باشد و ما این را فقط پس از پذیرفتن صحیح بودنشان، تأویل نمودیم؛ همان کاری که در مورد نظایر آن انجام می‌دهیم و این اخبار با مخالف‌هایش در تعارض می‌باشد».[143]

الشيخ الطوسي فهم من ظاهر هذه الأحاديث ونظائرها التي كانت تروى في عصره بأنها تعني أنّ هناك شخصاً يدخل للدنيا ويخرج منها مقتولاً ثم يعود إليها بأنّ يحييه الله في الدنيا مرّة أخرى فيكون هو القائم من آل محمد (المهدي، المنقذ، المخلص).

شیخ طوسی از ظاهر این احادیث و نظایرشان که در زمان خودش روایت می‌شدند، چنین می‌فهمد که شخصی به دنیا وارد و سپس کشته شده، از آن خارج می‌گردد، سپس به آن باز می‌گردد به طوری که خداوند بار دیگر او را در این دنیا زنده می‌کند و او قائم آل محمد خواهد بود (مهدی، نجات‌دهنده، رهایی‌بخش).

قال الشيخ الطوسي رحمه الله في تقديم الروايات: (وأما ما روي من الأخبار التي تتضمن أنّ صاحب الزمان يموت ثم يعيش أو يقتل ثم يعيش) وبما إنّ الشيخ الطوسي فهم أنّ القائم المقصود بهذه الأخبار هو الإمام المهدي محمد بن الحسن (عليه السلام)، وبما أنه ليس لديه فهم يوفق بين هذا الظاهر وبقية الأحاديث فقد لجأ إلى التأويل تارة وإلى كونها آحاد لا يحصل منها اليقين تارة أخرى وإلى التوقف في معناها أخيراً

شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، در مقدمه‌ی روایات می‌گوید: «و اما آنچه از اخباری که بیان می‌کنند صاحب الزمان می‌میرد سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود

سپس زندگی می‌کند» و از آنجا که شیخ طوسی، قائم‌منظور در این اخبار را امام مهدی، محمد بن الحسن (ع) فهمیده و از آنجا که ایشان بین ظاهر روایات و بقیه‌ی احادیث فهم سازگاری نداشته است، یک بار به تأویل پناه برده و بار دیگر به اینکه این اخبار، آحاد است و از آنها یقین حاصل نمی‌شود، و در نهایت به توقف در معنای آن!

وهو في كل الأحوال جزاه الله خيراً مع أن تأويله لم يكن موفقاً ولا يمكن أن تقبله النصوص المتقدمة بحال، فكيف يكون قيام القائم من الموت مجرد ظهوره بعد موت ذكره مع أن المثل الذي ضرب له هو صاحب الحمار الذي ذكر الله موته واهيائه بعد موته صريحاً في القرآن؟

خداوند به ایشان در همه‌ی حالت‌ها خیر دهد؛ ولی تأویل او صحیح نیست و به هیچ وجه متون پیشین، امکان پذیرش آن را فراهم نمی‌کند. چگونه قیام قائم از مرگ، صرفاً به معنای آشکار شدنش پس از مردن یادش می‌باشد؟ در حالی که مثالی که خداوند در قرآن برای او زده، صاحب الاغی است که خداوند مردنش را ذکر نموده و پس از مرگش، آشکارا زنده می‌شود.

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) [البقرة: 259].

(یا مانند آن کس که به دهی رسید؛ دهی که سقف‌های بناهایش فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟ خداوند او را به مدت صد سال میراند، آنگاه زنده‌اش کرد و گفت: چه مدت در اینجا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده‌ای. به طعام و آب بنگر که تغییر

نکرده است، و به خرت بنگر. می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم. بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون (قدرت خدا) بر او آشکار شد، گفت: (حال) می‌دانم که خدا بر هر کاری توانا است). [البقرة: 259]

ثم من هم الذين يعتقدون بأن الامام المهدي محمد بن الحسن ميت في زمن الظهور كما صرح الشيخ الطوسي (ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه)!!؟ فالشيعة يعتقدون بحياته والسنة لا يعتقدون بوجوده أصلاً فكيف يعتقدون بموته!!؟!!

حال، کسانی که معتقدند امام مهدی، محمد بن الحسن، در زمان ظهور مُرده است. همان‌طور که شیخ طوسی تصریح کرده (و بیش‌تر مردم معتقدند که استخوان‌هایش پوسیده است). چه کسانی هستند؟! شیعه اعتقاد به زنده بودن ایشان دارند و اهل سنت اصلاً اعتقاد به وجود ایشان ندارند، پس چگونه به مردن ایشان اعتقاد داشته باشند؟!!

إنّ الفهم الصحيح للأحاديث المتقدمة الذي لا يتعارض مع ما روي عنهم (عليهم السلام) هو أنّ المهدي القائم الذي يظهر يقول للناس أنه هو نفسه الشبيه الذي صلب فلا يتعقل بعض الناس هذا الأمر، وبالتالي يقولون له إنّ الشبيه قد صلب ومات على الصليب وانتهى أمره منذ دهر طويل (إنّ القائم (عليه السلام) إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل) انتبه إلى وقت قولهم (إذا قام) وليس قبل هذا، أي: أنه إذا قام يقول لهم شيئاً يقولون رداً عليه (أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل)

فهم صحیح احادیث پیش‌گفته به گونه‌ای که با روایات ایشان (ع) در تعارض نباشد، چنین است که مهدی قائمی که ظهور می‌کند، به مردم می‌گوید: او خودش همان

شخص شبیهی است که به صلیب کشیده شده است؛ و برخی از مردم، چنین چیزی را عاقلانه نمی‌دانند. در نتیجه می‌گویند شبیه، به صلیب کشیده شده و روی صلیب مرده و روزگاران طولانی‌پیشین، کارش به پایان رسیده است. «وقتی قائم(ع) قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است». به وقت سخن ایشان دقت کن «وقتی قیام کند» و پیش از این هنگام نمی‌باشد؛ یعنی: وقتی قیام کند، به آنها چیزی می‌گوید که در پاسخ به او می‌گویند: «چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است».

**الآن نقول لماذا يصار إلى التأويل أو رد الأحاديث طالما أمكن جمع
ظواهرها مع ما روي عنهم (عليهم السلام)؟! خصوصاً إذا وجدنا أن هناك روايات
ونصوص أخرى تنص على هذا الفهم للظاهر وتؤيده كما سيأتي.**

حال ما می‌گوییم تا هنگامی که امکان جمع ظاهر احادیث با روایات ایشان(ع) امکان‌پذیر است، چرا به سمت تأویل یا ردّ احادیث حرکت می‌شود؟! مخصوصاً اگر روایات و متون دیگری بیابیم که بر این فهم ظاهر تصریح می‌کنند؛ این روایات به زودی آورده خواهند شد.

**الحقيقة أنه لا يوجد داع وسبب راجح لصرف هذه الأحاديث عن
ظواهرها، وما أشارت إليه وهو أن هناك صفة للقائم، هي أنه نزل إلى
الدنيا وقتل قبل أن يولد ويدخل فيها مرة أخرى ويكون هو القائم (المهدي
أو المنقذ أو المخلص).**

در حقیقت هیچ انگیزه و دلیل برتری وجود ندارد که این احادیث را از ظاهرشان و معنای اشاره شده، بازگرداند؛ اینکه قائم، ویژگی خاصی دارد؛ به این دنیا فرود می‌آید و

پیش از متولد شدن کشته می شود و دوباره وارد آن می گردد و او همان قائم (مهدی، منجی یا رهایی بخش) می باشد.

وهذا الأمر وبيانه يشبه الرمز السري أو كلمة السر فهو دليل على دعوى القائم نفسه فالنصوص موجودة كوجود الأرقام والحروف وبمتناول الجميع ولكن من يمكنه أن يستخرج منها كلمة السر الصحيحة غير صاحبها؟! كل من عداه لن يصلوا إلى الرمز؛ لأنّ أقوالهم لن تتعدى الاحتمالات والتخرصات المليئة بالمتناقضات لا أكثر ولا أقل.

این مسئله و بیان آن، مشابه رمز سّری یا کلمه ی عبور می باشد. این دلیل قائم بر دعوت به خودش می باشد. متون موجود، مانند وجود داشتن اعداد و حروف می باشند که در دسترس همگان هستند؛ ولی برای چه کسی جز صاحبش این امکان وجود دارد که کلمه ی عبور صحیح را از آن، استخراج نماید؟! هیچ کسی جز او به رمز نمی رسد؛ چرا که سخنان آنان از احتمالات و تخمین های آکنده از تناقضات فراتر نمی رود؛ نه بیشتر و نه کمتر.

أما القائم فيأتي بهذا الرمز أو كلمة السر ويفتح بها السر ليتعرف عليه من يريد المعرفة ببساطة وجلاء ووضوح.

اما قائم این رمز یا کلمه ی عبور را می آورد و با آن، راز را می گشاید، تا کسی که خواهان شناخت است به سادگی و روشنی و وضوح او را بشناسد.

ولقد بينت مسألة المصلوب والشبيه في المتشابهات الجزء الرابع، ولكن لا بأس أن أبينها هنا بصورة أخرى.

مسئله‌ی صلیب و شبیه (عیسی) را در متشابهات جلد چهارم [144] بیان کردم؛ ولی اشکالی ندارد که آن را در اینجا به شکل دیگری بیان نمایم.

اولاً: فی القرآن:

اول: در قرآن:

قال تعالی: (وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا) [النساء: 157].

خداوند متعال می‌فرماید: (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند). [النساء:

[157]

إذن بحسب القرآن فإن عيسى (عليه السلام) لم يقتل ولم يصلب بل هناك شخص شُبِّهَ به وصلب مكانه، وأيضاً الآية أعلاه تجيب بجواب واضح على سؤال مهم هو: هل هناك من لديه علم بسر قضية الصلب وما جرى فيها؟

بنابراین براساس قرآن، عیسی (ع) کشته و به صلیب کشیده نشده است؛ بلکه شخصی وجود دارد که شبیه او بوده و به صلیب کشیده شده است. به علاوه آیه‌ی فوق‌الذکر به پرسش مهمی پاسخ می‌دهد که عبارت است از: آیا کسی وجود دارد که از راز داستان به صلیب کشیدن و اتفاقاتی که بر آن رفته است، آگاهی داشته باشد؟

این جواب هذا السؤال يجعل تخرصات الناس - وخصوصاً من يدعون الإسلام - بلا قيمة فالجواب من القرآن (وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ) [النساء: 157].

پاسخ به این پرسش، ظنیات مردم را -مخصوصاً کسانی که ادعای اسلام دارند- بی ارزش می سازد. پاسخ از قرآن این است: (آنان که درباره ی او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند). [النساء: 157]

إِنَّ هِيَ قَضِيَّةٌ مَّحْصُورَةٌ عِلْمُهَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَمَنْ اتَّصَلُوا بِاللَّهِ وَهُمْ حُجَّجَةٌ عَلَى خَلْقِهِ بِاعْتِبَارِ أَنَّهُ يَعْرِفُهُمْ وَيَعْلَمُهُمْ بِالْحَقَائِقِ الْمَخْفِيَّةِ وَالْغَيْبِ إِذَا شَاءَ سُبْحَانَهُ كَمَا بَيَّنَّ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ قَالَ تَعَالَى: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) [الجن: 26-28].

بنابراین، این ماجرا، داستانی است که آگاه بودن از آن منحصر به خداوند سبحان و کسانی که متصل به خداوند هستند، می باشد؛ یعنی حجت های او بر خلقش؛ به این دلیل که او سبحان و متعال هرگاه بخواهد، آنان را آگاه می کند و حقایق مخفی و غیب را به آنان می شناساند. همان طور که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است. خداوند متعال می فرماید: (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی سازد * مگر بر آن فرستاده ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می گمارد * تا بداند که آنها پیام های پروردگارش را رسانیده اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است). [الجن:

[28-26]

والآية واضحة أنّ الغيب الذي يعلمه الله يعلم بعضه لرسوله، وجميع خلفاء الله في أرضه هم رسل الله سبحانه إلى خلقه سواء الأنبياء

والمرسلين قبل محمد (صلى الله عليه وآله) أو محمد (صلى الله عليه وآله) والأئمة من بعده (عليهم السلام) فكلهم إذن مشمولون بأن الله يطلعهم على ما يشاء من الغيب.

آیه روشن است؛ اینکه غیبی را که خداوند می‌داند، پاره‌ای از آن را برای فرستادگانش آشکار می‌کند و همه‌ی خلفای خداوند در زمینش، فرستادگان خداوند سبحان به سوی خلقتش می‌باشند؛ چه پیامبران و فرستادگان پیش از محمد(ص) باشند یا محمد(ص) و یا امامان پس از او(ع). بنابراین همگی آنها شامل اینکه خداوند آنان را از غیبی که بخواهد، آگاه می‌کند، می‌گردند.

وقال تعالى: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) [البقرة: 255] وما بين أيديهم ليس ما يقبضون عليه بأيديهم، ولا ما خلفهم هو الواقع خلف ظهورهم، وإلا لما أمتاز بعلمه سبحانه بل المراد بين أيديهم أي المستقبل وما خلفهم أي أحداث الماضي، فالمراد بقوله تعالى: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) أي يعلم علم الغيب الذي لا يعرفه الناس من أحداث المستقبل والماضي، وبتكملة الآية يتضح المراد أكثر بقوله: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ) أي من علم الغيب الذي بين أيديهم وخلفهم ثم بين تعالى أنه يُعَلِّمُ بعض علم الغيب من يُريد من خلقه بما يُريد سبحانه (إِلَّا بِمَا شَاءَ).

خداوند متعال می‌فرماید: (آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند و به علم او جز آنچه خود خواهد احاطه نتواند یافت) [البقرة: 255] ؛ آنچه پیش روی آنان است، چیزی نیست که با دست‌هایشان به آن دسترسی پیدا کنند و آنچه پشت سرشان است، چیزی نیست که پشت سرشان اتفاق افتاده باشد، وگرنه خداوند سبحان به این دانش، متمایز نمی‌شد؛ بلکه منظور از آنچه پیش روی آنان است، آینده و آنچه پشت سرشان است، اتفاقات گذشته می‌باشد. پس منظور از این سخن خداوند متعال: (آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند) این است که او علم

غیبی می‌داند که مردم از اتفاقات آینده و گذشته نمی‌دانند. با کامل شدن آیه، منظور بیشتر مشخص می‌شود؛ با این سخن: (و به علم او احاطه نتواند یافت)؛ یعنی از علم غیبی که در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان قرار دارد. سپس خداوند متعال بیان کرده است که برخی از غیب را به کسانی از خلقش که بخواهد و آنچه را خداوند بخواهد، آگاه می‌نماید. (إِلَّا بِمَا شَاءَ) (جز به آنچه بخواهد).

النتيجة مما تقدم:

نتیجه از آنچه ارائه شد:

القرآن یقرّر أنّ الذی قتل وصلب لیس عیسی: (وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ).

قرآن بیان می‌کند کسی که کشته و به صلیب کشیده شده، عیسی (ع) نمی‌باشد: (گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

إنّ تحديد الشخص المصلوب وما يحيط بتشبيهه بعيسى وكيف حدثت الحادثة لا يعلمها الناس يهود ونصارى ومسلمون وغيرهم وإن من يخوضون فيها سيتخطون بجهل لا أكثر ولا أقل (وإنّ الذين اختلفوا فيه لفي شكّ منهُ ما لهم به من علمٍ إلاّ اتّباع الظنّ).

مشخص کردن شخص به صلیب کشیده شده و آنچه به شبیه شدن او به عیسی مربوط می‌باشد و اینکه آن حادثه چگونه اتفاق افتاده است را مردم (یهود، نصارا، مسلمانان و سایرین) نمی‌دانستند و کسانی که در آن وارد شدند، به جهل و نادانی

گرفتار شدند؛ نه بیشتر و نه کمتر: (هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَأَحْدَاثَ الْمُسْتَقْبَلِ وَالْمَاضِي وَيُطَّلِعُ عَلَى بَعْضِهَا خَلْفَاءَهُ فِي أَرْضِهِ.

خداوند، غیب و اتفاقات آینده و گذشته را می‌داند و خلفای خودش در زمینش را به برخی از آن، آگاه می‌نماید.

إِذْ حَادِثَةُ الصَّلْبِ وَمَا يَحِيطُ بِهَا سِرٌّ - لَيْسَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ فَقْطَ بَلْ حَتَّى عِنْدَ الْمَسِيحِيِّينَ وَسِيَّاتِي الْكَلَامِ بِهَذَا الْأَمْرِ - وَلَا يَتَيْسِرُ الْوَصُولُ إِلَى حَقِيقَتِهِ إِلَّا لِمَنْ يَطَّلِعُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَهَذَا أَمْرٌ يَخْصُ حُجْجَ اللَّهِ وَبِالتَّالِي فَالْمُرُورِ إِلَى هَذَا السَّرِّ بِسَلَاةٍ وَيَسْرٍ دَالٌ عَلَى حُجِّيَّةٍ مِنْ مَرِّ إِلَيْهِ؛ لِأَنَّهُ قَدْ جَاءَ بِكَلِمَةِ السَّرِّ أَوْ كَلِمَةِ الْمُرُورِ الَّتِي لَا يَأْتِي بِهَا إِلَّا مَنْ كَانَ مُتَّصِلًا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ.

بنابراین حادثه‌ی به صلیب کشیدن و مسایل مربوط به آن، راز می‌باشد. نه فقط برای مسلمانان، بلکه حتی برای مسیحیان که سخن در این مورد خواهد آمد. و رسیدن به حقیقت آن جز برای کسی که خداوند او را آگاه نماید، آسان نیست و این چیزی است که مختص حجت‌های خداوند می‌باشد. در نتیجه دستیابی آسان و راحت به این راز، دلالت بر حجیت کسی دارد که آن را بیان کرده؛ چرا که او، کلمه‌ی رمزی یا کلمه‌ی عبوری را آورده است که کسی نیاورده مگر آن کس که به خداوند سبحان متصل باشد.

ثانياً: في الإنجيل:

دوم: در انجیل:

۱. عیسی یطلب أن لا یصلب ولا یكون هو المصلوب.

۱- عیسی درخواست می کند که به صلیب کشیده نشود و شخص مصلوب نباشد.

«... ثم تقدم قليلاً وخر على وجهه وكان يصلي قائلاً يا أبتاه إن أمكن فلتعبر عني هذه الكأس...» [متی: 26].

«... 39 سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده، دعا می کرد، در حالی که می گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...» [متی: 26]

«... ثم تقدم قليلاً وخر على الأرض وكان يصلي لكي تعبر عنه الساعة إن أمكن * وقال يا أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس...» [مرقس: 14].

«... 35 و قدری پیش تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد 36 پس گفت: ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان پذیر است. این پیاله را از من بگذران...» [مرقس: 14]

«... وانفصل عنهم نحو رمية حجر وجثا على ركبتيه و صلى * قائلاً يا أبتاه إن شئت أن تجز عني هذه الكأس...» [لوقا: 22].

«... 41 و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده 42 گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...» [لوقا: 22]

فكيف يرد الله طلب عيسى ودعاءه وتوسله أن لا يصلب ويدفع عنه
الصلب وهل أن عيسى لا يستحق أن يجاب دعاؤه أم لا يوجد عند الله بديل
عن عيسى (عليه السلام) يصلب مثلاً؟!

و چگونه خداوند درخواست و دعا و توسل عیسی را برای صلیب کشیده نشدن و
بازداشته شدن صلیب از او، رد می کند؟! آیا عیسی این شایستگی را ندارد که دعایش
اجابت شود یا خداوند، جایگزینی به جای عیسی (ع) ندارد که به عنوان مثال به صلیب
کشیده شود؟!

إضافة إلى أن المسيحيين يعتقدون أن عيسى (عليه السلام) هو اللاهوت
المطلق نفسه، وبالتالي فهم يحتاجون تعليل طلب عيسى (عليه السلام) المتقدم
تعليلاً لا يوقعهم في تناقض ينفي لاهوته المطلق - كما يعتقدون هم فيه -
وهذا بعيد المنال فهم لو قالوا إنه طلب أن يدفع عنه الصلب لجهله بحتمية
الحدث فقد نقضوا لاهوته المطلق؛ لأنهم وصفوه بالجهل وهو ظلمة فتبين
أنه نور وظلمة وليس نوراً لا ظلماً فيه، وبالتالي انتقض لاهوته المطلق
وإن قالوا إنه طلب أن يدفع عنه الصلب مع علمه بحتمية الحدث فقد
اتهموه بالسفه والآن فما معنى طلبه هذا مع علمه بحتمية الحدث؟! وقولهم
هذا ينفي لاهوته المطلق بل وينفي عنه ما دون ذلك وهو حكمة الأنبياء
(عليهم السلام).

به علاوه، اینکه مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی (ع) خود، لاهوت مطلق است؛ و
در نتیجه آنها باید برای درخواست پیشین عیسی (ع) دلیلی بیاورند؛ دلیلی که آنها را وارد
تناقضی نکند که لاهوت مطلق بودن او را نفی کند - آن طور که در مورد ایشان، به این
مسئله اعتقاد دارند - و این خواسته ای دست نیافتنی است! اگر بگویند: او به این جهت
درخواست بازداشته شدن از به صلیب کشیدن را از خود نموده که به حتمی بودن اتفاق
آگاهی کامل ندارد، در این صورت لاهوت مطلق بودن ایشان (ع) را از بین برده اند؛ چرا
که آنها، ایشان را به جهل و نادانی توصیف کرده اند و نادانی، ظلمت و تاریکی می باشد؛

در نتیجه روشن می‌شود که او نور همراه با ظلمت است و نوری که در آن هیچ ظلمتی نیست، نمی‌باشد. بنابراین لاهوت مطلق بودن ایشان (ع) را از بین برده‌اند. اگر بگویند: او (ع) با آگاهی نسبت به حتمی بودن اتفاق، درخواست بازداشته شدن از مصلوب شدن خودش را نموده است، ایشان را به بی‌خردی متهم می‌نمایند؛ چرا که معنای این درخواست او (ع) با علم به حتمی بودن اتفاق، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این سخن‌شان نیز لاهوت مطلق بودن ایشان (ع) را نفی می‌کند و حتی پایین‌تر از آن را نیز نفی می‌کند؛ یعنی همان حکمت پیامبران (ع) را.

۲. المصلوب لا يقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل فلماذا لا يقبل لو كان هو نفسه عيسى (عليه السلام) الذي جاء يبلغ الناس بأنه ملك بني إسرائيل؟! أليس هذا يدل بوضوح أن الذي ألقى عليه القبض و صلب شخص آخر غير عيسى (عليه السلام) ملك بني إسرائيل لهذا هو لم يقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل.

۲- مصلوب نمی‌پذیرد بگوید که او پادشاه بنی اسرائیل است. حال اگر او عیسایی (ع) است که برای تبلیغ مردم به اینکه او پادشاه بنی اسرائیل است، آمده باشد، چرا چنین چیزی را نمی‌پذیرد؟! آیا این موضوع به روشنی دلالت ندارد بر اینکه کسی که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسای (ع) پادشاه بنی اسرائیل می‌باشد؟ و به همین دلیل او نپذیرفت بگوید که پادشاه بنی اسرائیل است.

«... فوقف يسوع أمام الوالي فسأله الوالي قائلاً أنت ملك اليهود فقال له يسوع: أنت تقول...» [إنجيل متى: اصحاح/ 27]، «... فسأله بيلاطس أنت ملك اليهود فأجاب وقال له أنت تقول...» [إنجيل مرقس: اصحاح/ 15]، «... 33 ثم دخل بيلاطس أيضاً إلى دار الولاية ودعا يسوع، وقال له أنت ملك اليهود. 34 أجابه يسوع أمن ذاتك تقول هذا أم آخرون قالوا لك عني. 35 أجابه

بيلاطس العلي أنا يهودي. أمّك ورؤساء الكهنة أسلموك إلي. ماذا فعلت.
36 أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا
العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أُسَلَّم إلى اليهود. ولكن الآن ليست
مملكتي من هنا. 37 فقال له بيلاطس أفأنت إذا مَلِك. أجاب يسوع أنت
تقول إني ملك. لهذا قد ولدت أنا، ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق
...» [إنجيل يوحنا: اصحاح/18].

«11 عيسى در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه
یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می گویی!...»، [إنجيل متى: اصحاح/27] «... 2 پيلاطس از
او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می گویی...»، [إنجيل مرقس:
اصحاح/15] «... 33 پس پيلاطس دوباره داخل ديوان خانه شد و عیسی را طلبیده، به او
گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ 34 عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود
می گویی یا دیگران درباره ی من به تو گفتند؟ 35 پيلاطس جواب داد: مگر من یهودی
هستم؟ امّت تو و رؤسای كهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟ 36 پاسخ داد
پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خادمان
من می جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.
37 پيلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می گویی که
پادشاه هستم. برای این من متولد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی
شهادت دهم...». [إنجيل يوحنا: اصحاح/18]

۳. مخاطبة المصلوب لمريم أم عيسى (عليه السلام) يدل على أنه ليس ابنها
والآ فهل يليق بأبن ان يخاطب أمه (يا امرأة)، نعم يصح أن يخاطبها
المصلوب بهذه الكلمة إذا لم يكن هو نفسه عيسى ع ومخاطبته لها بهذه
الكلمة ليوضح أنها ليست أمه وأنه ليس عيسى (عليه السلام). «25 وكانت
واقفات عند صليب يسوع أمه وأخت أمه مريم زوجة كلوبا ومريم

المجدلية. 26 فلما رأى يسوع أمه والتلميذ الذي كان يحبه واقفا قال لأمه
يا امرأة هو ذا ابنك. 27 ثم قال للتلميذ هو ذا أمك» [إنجيل يوحنا: اصحاح / 19].

۳- چگونگی مخاطب قرار گرفتن مریم مادر عیسی (ع) توسط مصلوب دلالت می‌کند بر اینکه ایشان، فرزند او نمی‌باشد در غیر این صورت، آیا شایسته است فرزندی مادرش را «ای زن» خطاب کند؟ آری، اگر این به صلیب کشیده شده، عیسی (ع) نباشد، خطاب قرار دادن او با این عبارت توسط او صحیح خواهد بود. خطاب قرار دادن او با این عبارت، روشن می‌کند که مریم، مادرش نیست و او نیز عیسی (ع) نمی‌باشد: «و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم همسر گلوپا و مریم مجدلیه ایستاده بودند 26 چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: ای زن، اینک این پسر تو است. 27 و به آن شاگرد گفت: اینک این مادر تو است» [إنجيل يوحنا: اصحاح / 19].

۴. بطرس يعرض أن يضع نفسه مكان عيسى للصلب وعيسى يبين له
عجزه عن هذا الأمر: «وقال الرب لسمعان سمعان هو ذا الشيطان طلبكم
لكي يغربلكم كالحنطة. 32 ولكني طلبت من أجلك لكي لا يفنى إيمانك.
وأنت متى رجعت ثبت إخوتك. 33 فقال له يا رب إني مستعد أن أمضي
معك حتى إلى السجن وإلى الموت. 34 فقال أقول لك يا بطرس لا يصيح
الديك اليوم قبل أن تنكر ثلاث مرات أنك تعرفني» [انجيل لوقا اصحاح 22].

۴- پطرس خودش را به عنوان کسی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، عرضه می‌دارد؛ ولی عیسی ناتوانی او را از این مهم، بیان می‌کند: «پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند 32 لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما. 33 به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به

سوی مرگ. 33 گفت: تو را می گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی». [انجیل لوقا اصحاح 22]

«قال له سمعان بطرس يا سيد إلی أين تذهب. أجابه يسوع حيث أذهب لا تقدر الآن أن تتبعني ولكنك ستتبعني أخيراً. 37 قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» [انجيل يوحنا اصحاح 13].

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که می روم، اکنون نمی توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. 33 پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می نهی؟ به یقین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». [انجيل يوحنا اصحاح 13]

في النصين المتقدمين من الإنجيل نفهم أن عيسى عرض بصورة أو بأخرى على الحواريين أن يفدوه أو على الأقل نجد في النصوص أن عيسى (عليه السلام) يبين لبطرس؛ وهو أفضل الحواريين أنه غير قادر أن يفدي عيسى (عليه السلام) «قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني؟. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» إذن هذا النص من إنجيل يوحنا يبين بوضوح أن عيسى (عليه السلام) طلب من بطرس أن يفديه أو أنه ناقش عرض بطرس (أتضع نفسك عني؟) ونجد أن عيسى أجاب على هذا السؤال بأن بطرس غير قادر على هذا الأمر «الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات»، وهذه المناقشة لم تأت من فراغ فما الذي جعل بطرس يعرض هذا العرض لو لم يكن عيسى (عليه السلام) قد طرح هذا الأمر لهم؟!!

در دو متن پیشین انجیل، چنین متوجه می شویم که به صورتی یا به شکل دیگری به حواریون عرض می کند که به جای او فدا شوند یا حداقل در متون می بینیم که عیسی (ع) به پطرس - که او برترین حواری است- بیان می دارد که او توانایی فدا شدن به جای عیسی (ع) را ندارد: «پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می نهی؟ به یقین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». بنابراین این متن از انجیل یوحنا به روشنی بیان می کند که عیسی (ع) از پطرس درخواست می کند که به جای او فدا شود یا به پطرس چنین پاسخ می گوید «آیا جان خود را در راه من می نهی؟» و می بینیم که عیسی این پرسش را اینگونه پاسخ می دهد که پطرس توانایی چنین چیزی را ندارد: «به یقین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». این گفت و گو بی هیچ مقدمه ای نیامده است؛ اگر عیسی (ع) چنین موضوع مهمی را برای ایشان مطرح نمی کرد، چه چیزی باعث شد تا پطرس چنین درخواستی را بیان کند؟!

وأيضاً كلام بطرس (إني أضع نفسي عنك) كيف يمكن فهمه بغير مسألة التشبيه وإلا فكيف يضع بطرس نفسه مكان عيسى (عليه السلام) ليصلب إذا لم يشبه به قبل هذا لكي يأخذه اليهود ويصلبوه على أنه عيسى (عليه السلام) نفسه فالقوم يطلبون عيسى (عليه السلام) وليس بطرس ولن يأخذوا بطرس مالم يشبه به، وأيضاً رد عيسى (عليه السلام) لم يكن أنه لا يصح أن تفديني يا بطرس أو لا بد أن أصلب أنا أو أي جواب آخر غير أنك يا بطرس غير قادر على هذا الأمر، وهذا ينقلنا إلى التساؤل إذا كان بطرس والحواريون عاجزين عن أن يضعوا أنفسهم مكان عيسى (عليه السلام) ويتحملوا الصلب فهل لا يوجد عند الله أحد يؤدي هذه المهمة بعد أن طلب عيسى (عليه السلام) بوضوح أن يدفع عنه الصلب كما تقدم؟!

همچنین این سخن پطرس «جان خود را در راه تو خواهم نهاد» را به چه صورتی غیر از مسئله‌ی شبیه شدن می‌توان درک کرد؛ در غیر این صورت چگونه پطرس خودش را به جای عیسی (ع) برای به صلیب کشیده شدن قرار می‌دهد، اگر پیش از آن به او شبیه نشده باشد؛ تا یهود او را بگیرند و به عنوان اینکه او عیسی (ع) است، به صلیب کشیده شود. اینها دنبال عیسی (ع) بودند، نه پطرس و تا زمانی که پطرس شبیه او نشده باشد، او را نمی‌گیرند. همچنین پاسخ عیسی (ع) اینگونه نبود که ای پطرس، صحیح نیست تو به جای من فدا شوی، یا ناگزیر من باید به صلیب کشیده شوم، یا هر پاسخ دیگر؛ جز اینکه تو توانایی این مهم را نداری. این مسئله ما را به این پرسش می‌کشانند که اگر پطرس و حواریون این توانایی را ندارند تا جان خود را به خاطر عیسی (ع) بدهند و به صلیب کشیده شدن را تحمل کنند، آیا خداوند هیچ کس دیگری ندارد که این وظیفه‌ی مهم را انجام دهد آن هم پس از اینکه همان‌طور که گفته شد، عیسی (ع) به روشنی درخواست می‌کند که به صلیب کشیدن از او برداشته شود؟!

۵. «فقال يسوع لبطرس اجعل سيفك في الغمد. الكأس التي اعطاني الآب ألا اشربها» [یوحنا 18-11].

۵- «11 عیسی به پطرس گفت: شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من

داده است، نوشم؟!». [یوحنا 18-11]

هذا الكلام صدر من المصلوب أثناء القبض عليه وهو كلام شخص قابل بمسألة الصلب ولا إشكال عنده معها، بل ويعتبر أن التردد في شرب كأس الصلب أمر غير مقبول وغير وارد ولا مطروح بالنسبة له ولا يمكن أن يفكر فيه «الكأس التي اعطاني الآب ألا اشربها?!?!» لا يسأل فقط بل يتساءل بتعجب (ألا اشربها)، فكيف يمكن تصور أن يصدر هذا الكلام من

نفس الشخص الذي كان قبل إلقاء القبض على المصلوب يقول: «يا أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس» [مرقص: 14].

این سخن از مصلوب در هنگام دستگیر شدنش بیان شده و سخن کسی است که به صلیب کشیده شدن را پذیرفته است و با آن مشکلی ندارد. حتی تردید در نوشیدن جام صلیب را در مورد خودش غیرقابل قبول، بیان و مطرح شدن می‌داند و اینکه امکان ندارد حتی در آن تأملی کند. «آیا جامی را که پدر به من داده است، ننوشم!؟»؛ جمله فقط پرسشی نیست، بلکه با تعجب می‌پرسد: «ننوشم!؟». چطور می‌توان تصور کرد که این سخن همان کسی باشد که پیش از دستگیر شدن برای به صلیب کشیده شدن، می‌گوید: «ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران». [مرقس: 14]

إذن فهما شخصان مختلفان تماماً فالشخص الذي ألقى عليه القبض و صلب شخص آخر غير عيسى (عليه السلام) الذي طلب أن لا يصلب.

بنابراین، این دو به طور کامل از یکدیگر متمایزند؛ آن کس که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسی (ع) است که درخواست به صلیب کشیده شدن می‌نماید.

٦. ما موجود في إنجيل يهوذا وهو إنجيل أثري عثر عليه ويعود تأريخه إلى ما قبل الإسلام فلا يمكن القدح به على أنه ملفق من مسلمين، وبالتالي فهو إنجيل مسيحي وكان متداولاً بين المسيحيين الأوائل واستنساخ وتداول إنجيل يهوذا بين بعض المسيحيين الأوائل دال على اختلافهم في هوية المصلوب في تلك الفترة، وهذا نص من إنجيل يهوذا يبين أن المصلوب ليس عيسى (عليه السلام) بل ويحدد اسم المصلوب وصفاته وصفة ذريته.

۶- آنچه در انجیل یهودا وجود دارد؛ انجیلی که تاریخی است و کشف شده و تاریخش به پیش از اسلام باز می‌گردد، و امکان چنین طعنه زدن به آن وجود ندارد که از سوی مسلمانان جعل شده باشد، و در نتیجه انجیلی مسیحی است و بین مسیحیان از ابتدا رایج بوده است و نسخه‌برداری و دست به دست شدن انجیل یهودا بین مسیحیان اولیه، دلیلی بر اختلاف ایشان در شخصیت مصلوب در آن زمان می‌باشد. این متنی از انجیل یهودا است که بیان می‌کند شخص به صلیب کشیده شده، عیسی (ع) نیست و حتی نام مصلوب، ویژگی‌ها و ویژگی فرزندانش را نیز مشخص می‌کند.

انجیل یهودا - المشهد الثالث: «وقال يهوذا: يا سيد، أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام؟ أجاب يسوع وقال له: "تعال، أنه أنا [000 سطرین مفقودین..] لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله".

در انجیل یهودا، مشهد سوم آمده است: «و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی (ع) پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم.... دو خط مفقود شده است.... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد».

و عندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل.

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.»

أجاب يسوع وقال: "ستكون أنت الثالث عشر وستكون ملعوناً من الأجيال الأخرى - ولكنك ستأتي لتسود عليهم. وفي الأيام الأخيرة سيلعنون صعودك [47] إلى الجيل المقدس».

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد 47 تا نسل مقدس».

But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me

«ولكنك ستفوقهم جميعاً لأنك ستضحى بالإنسان الذي يرتدني. ويرتفع قرنك حالاً. ويضرم عقابك الإلهي. ويظهر نجمك ساطعاً وقلبك [000] [57]».

«اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد، و حال و وضعیت قرن تو بلند، و مجازات الهی تو شعله‌ور، و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد و قلب تو.... 57».

وإضافة إلى أن النص يبين بوضوح أن المصلوب ليس عيسى: «ولكنك ستفوقهم جميعاً لأنك ستضحى بالإنسان الذي يرتدني»

به علاوه این متن به روشنی بیان می‌کند که به صلیب کشیده شده، عیسی نیست: «اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد».

فإنه يطرح اسم المصلوب على أنه يهوذا وأكد أن يهوذا في هذا النص ليس يهوذا الاسخريوطي الخائن الذي ذهب لعلماء اليهود وجاء بالشرطة الدينية للقبض على المصلوب فيهوذا الذي يصلب بدل عيسى كما في نص إنجيل يهوذا هو إنسان صالح ويضحى بنفسه لأجل عيسى، بل ويصفه عيسى في إنجيل يهوذا بصفة لا يمكن أن يتصف بها يهوذا الاسخريوطي، وهي أنه سيكون الثالث عشر، حيث أن الحواريين كما اتفق الجميع اثنا عشر فقط، وبعد خيانة يهوذا الاسخريوطي جاءوا ببدل عنه ليكمل العدد اثنا عشر ولم يكونوا أبداً ثلاثة عشر، وهذا يجعل يهوذا المخاطب هنا غير يهوذا الاسخريوطي حتماً هذا إضافة إلى عبارات جاءت في إنجيل يهوذا هي: «ولكنك ستأتي لتسود عليهم»: وهذه العبارة تجعل الأمر منحصرأ بالمنقذ الذي يأتي في آخر الزمان ليملاً الأرض بالعدل فيهوذا الاسخريوطي لا يأتي في آخر الزمان؛ لأنه باختصار شخص طالح ولد ومات في ذلك الزمان.

پس نام به صلیب کشیده شده را یهودا معرفی می‌کند و اکیداً یهودا در این متن، همان یهودای اسخریوطی خائنی نیست که به سوی علمای یهود رفت و مأموران دینی را برای دستگیری به صلیب کشیده شده آورد. بنابراین همان‌طور که در متن انجیل یهودا موجود است، یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، انسانی شایسته است که خودش را به خاطر عیسی قربانی می‌کند؛ حتی عیسی او را در انجیل یهودا با صفتی توصیف می‌نماید که امکان ندارد یهودای اسخریوطی به چنین صفتی آراسته بوده باشد؛ اینکه او سیزدهمین است. آن‌طور که همگی اتفاق نظر دارند، حواریون فقط دوازده نفر هستند و پس از خیانت یهودای اسخریوطی کسانی به جای او

آمدند تا عدد دوازده نفر کامل شود و به هیچ وجه سیزده نفر نبودند. همین مورد، به طور قطع در اینجا یهودای مخاطب را غیر از یهودای اسخریوطی قرار می‌دهد. این علاوه بر عبارت‌هایی است که در انجیل یهودا آمده که عبارت‌اند از: «لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت». این عبارت، موضوع را به منجی که در آخر الزمان می‌آید، منحصر می‌کند؛ همان منجی که می‌آید تا زمین را پر از عدل و داد کند. اما یهودای اسخریوطی در آخر الزمان نمی‌آید؛ چرا که به طور خلاصه، شخصیتی نابکار است که در آن زمان به دنیا آمده و از دنیا نیز رفته است.

«وقال يهوذا: يا سيد، أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام؟ أجاب يسوع وقال له: "تعال، أنه أنا [000 سطرين مفقودين..] لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله". وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل»

«و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی (ع) پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد» «و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی».

**(أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام) الحكام يحكمون الجميع
فهل هناك معنى وحكمة في أن يسأل شخص عن نسله إذا كانوا تحت
سيطرة الحكام؟!)**

«آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟»: حکام به همه حکمرانی می‌کنند؛ آیا معنا و حکمتی دارد اینکه کسی از نسل خودش بپرسد، آیا آنها تحت سلطه‌ی حکام می‌باشند؟!)

إنّ هذا الكلام لن يكون له معنى إلا في حالة واحدة وهي أن هؤلاء النسل الذين يسأل عنهم هم خلفاء الله في أرضه، وبالتالي فهو يسأل إن كانوا سيكونون تحت سيطرة الحكام الطواغيت أم سيتمكنهم الناس من الحكم

این سخنی بی معنا خواهد بود مگر در یک صورت؛ اینکه این نسلی که در مورد ایشان می‌پرسد، همان خلفا و جانشینان خداوند در زمین باشند و در نتیجه در مورد ایشان می‌پرسد که آیا تحت سیطره و سلطه‌ی حکام طاغوت خواهند بود یا مردم حکومت را برای آنها ممکن خواهند ساخت؟

إذن (يهودا) ليس المتوقع أن يسود هو فقط بل نسله أيضاً خلفاء الله في أرضه، وهو يسأل عن خلفاء الله في أرضه من نسله هل يمكن رغم تنصيبهم الإلهي أن يكونوا تحت سلطة وسيطرة الحكام الطواغيت كما كان حال كثير من خلفاء الله الذين سبقوهم كإبراهيم (عليه السلام) وموسى وعيسى نفسه أم أن الناس سيتمكنهم من إجراء حاكمية الله على الأرض وفي هذا السؤال وجواب عيسى عليه عدة أمور تحتم أن يهوذا هنا ليس هو الاسخريوطي

بنابراین چنین توقعی نمی‌رود که فقط یهودا پادشاهی کند، بلکه نسل او نیز خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. او در مورد خلفای خداوند در زمینش که از نسل خودش می‌باشند، می‌پرسد که آیا ممکن است بر خلاف منصوب شدن الهی ایشان، تحت سلطه و سیطره‌ی حکام طاغوت قرار گیرند؟ همان‌طور که وضعیت بسیاری از خلفای الهی که پیش از ایشان بودند، چنین بود؛ مانند ابراهیم (ع)، موسی و خود عیسی؛ یا مردم در راستای اجرای حاکمیت خداوند بر زمین، به ایشان تمکین خواهند داد. در این پرسش و پاسخ عیسی به آن، مواردی وجود دارد که بیان می‌کند به طور حتم یهودا در اینجا همان یهودای اسخریوطی نیست.

فیهودا الاسخريوطي أصلاً ليس من خلفاء الله في أرضه فلا معنى للسؤال لو كان السائل يهوذا الاسخريوطي، ويهوذا الاسخريوطي ليس له نسل بل مات بعد حادثة الصلب فلا معنى للسؤال لو كان هو «لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله»: كيف ليهودا الاسخريوطي الطالح ان يرى الملكوت؟!!

یهودای اسخريوطی به هیچ وجه از خلفا و جانشینان خداوند در زمینش نیست، پس این پرسش که آیا این شخص، یهودای اسخريوطی است، معنایی ندارد. یهودای اسخريوطی نسلی نداشت؛ بلکه پس از حادثه‌ی به صلیب کشیدن از دنیا رفت؛ بنابراین اگر او همان شخص باشد، این پاسخ برای پرسش، معنایی نخواهد داشت: «لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد». چگونه یهودای اسخريوطی بدکاره می‌تواند ملکوت را ببیند؟!!

نعم يمكن ان يرى الملكوت لو كان يهوذا هنا شخصاً الهياً جاء من الملكوت وهو عائد إلى الملكوت بعد انتهاء مهمته في الصلب بدلاً عن عيسى (عليه السلام) فهو إذن ليس يهوذا الاسخريوطي.

آری، می‌تواند ملکوت را ببیند اگر یهودا در اینجا شخصی الهی باشد که از ملکوت آمده باشد و پس از انجام وظیفه‌ی خود مبنی بر به صلیب کشیدن به جای عیسی (ع)، به ملکوت بازگردد؛ بنابراین، این شخص، یهودای اسخريوطی نیست.

«وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل»: اي جيل أبعد عنه يهوذا الاسخريوطي؟!!

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی»: یعنی همان نسلی که یهودا اسخریوطی از آن دور شده بود؟!»

الحقیقة أنّ هذا الكلام لا يستقيم إلا في حالة واحدة، أن يكون يهوذا هنا ليس يهوذا الاسخريوطي، بل هو شخص إلهي ملكوتي جاء في زمن وجيل عيسى وهو ليس زمانه وجيله بل جاء لأداء مهمة ويعود من حيث جاء، وأيضاً جاء بسبب دعاء عيسى (عليه السلام) أن يدفع عنه الصلب لهذا صح أن يقول لعيسى (عليه السلام) «لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل».

واقعیت آن است که این سخن فقط در یک صورت سخنی درست خواهد بود؛ اینکه این یهودا، همان یهودای اسخریوطی نباشد، بلکه شخصیتی الهی باشد که در زمان و نسل عیسی آمده یعنی زمانی که زمان و نسل او نمی‌باشد؛ حتی برای انجام وظیفه‌ای آمده و به همان جایی که آمده، بازگردد. همچنین به دنبال دعای عیسی (ع) که به صلیب کشیده شدن از او دور شود، آمده است. به این ترتیب این سخن او که به عیسی (ع) می‌گوید: «چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی» درست و صحیح می‌باشد.

إذن يهوذا المذكور في بعض نصوص إنجيل يهوذا كالنص المتقدم ليس يهوذا الاسخريوطي الذي خان عيسى وسلمه لعلماء اليهود كما في نهاية إنجيل يهوذا: «واقتربوا من يهوذا وقالوا له: ماذا تفعل هنا؟ أنت تلميذ يسوع، فأجابهم يهوذا كما أرادوا منه واستلم بعض المال وأسلمه لهم» [إنجيل يهوذا - المشهد الثالث].

بنابراین یهودای گفته شده در برخی متون انجیل یهودا مانند متنی که پیش‌تر ارایه شد، همان یهودای اسخریوطی که به عیسی (ع) خیانت کرد و همان‌طور که در پایان

انجيل يهودا آمده، او را به علمای يهود تسليم نمود، نمی باشد: «به يهودا نزديک شدند و به او گفتند: اینجا چه می کنی؟ تو شاگرد يسوع هستی. پس يهودا همان طور که از او خواستند، پاسخشان را داد و اموالی (مبلغی) دریافت کرد و او را تسليم شان نمود». [انجيل يهودا - المشهد الثالث]

بل يهودا هذا كما وصفه انجيل يهودا إنسان صالح ومن خلفاء الله في أرضه بل ويكون بعض ذريته خلفاء الله في أرضه، وأيضاً هو لم يكن من جيل عيسى ولا من زمانه أي أنه نزل من الملكوت في وقت عيسى، وإضافة إلى كل هذا فإن النص يقول إن يهودا هذا هو الذي سيملى الأرض عدلاً ويسود في آخر الزمان

بلکه این يهودا همان طور که انجيل يهودا توصيفش می کند، انسانی صالح و حتی از جانشینان خداوند در زمينش است و برخی از فرزندانش نیز جانشینان خداوند در زمينش هستند. همچنین او از نسل عيسى و از زمان عيسى، نیست؛ به این معنی که او در زمان عيسى از ملکوت فرود آمده است. علاوه بر همه ی اینها، متن بیان می کند این يهودا، همان کسی است که زمين را از عدل و داد پر خواهد ساخت و در آخرالزمان سروری خواهد کرد.

الآن كل هذه الصفات التي جاءت ليهودا الذي صلب بدلاً من عيسى تنطبق على المنقذ الذي يأتي في آخر الزمان، فإذا سألنا أخيراً عن معنى كلمة يهودا لنرى من يكون هذا الشخص؟ نجد أن كلمة يهودا بالعربية تعني الحمد أو أحمد، وهذا المعنى تؤكد التوراة حيث جاء في التوراة - سفر التكوين - الاصحاح التاسع والعشرين: «35 وحبلت أيضاً وولدت ابناً وقالت هذه المرة أحمد الرب. لذلك دعت اسمه يهودا. ثم توقفت عن الولادة».

اکنون تمام این ویژگی‌هایی که برای یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده شد، آمده است، بر نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان می‌آید، منطبق می‌باشد. پس اگر در نهایت ما از معنی کلمه‌ی یهودا سؤال کنیم، این شخصیت را چه کسی خواهیم دید؟ خواهیم دید که کلمه‌ی یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (الحمد، أحمد) می‌باشد و بر این معنی در تورات تأکید شده، آنجا که در تورات سفر پیدایش اصحاب بیست و نهم آمده است: «35 و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: این مرتبه پروردگار را حمد می‌گویم. پس او را یهودا نام نهاد. سپس از زاییدن بازایستاد».

إذن يهوذا تعني أحمد؛ وهو اسم المهدي أو المنقذ أو المعزي الموعود به في آخر الزمان المذكور في التوراة والإنجيل والقرآن ووصية رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله).

بنابراین یهودا یعنی «ستایش گفت» (أحمد)؛ و این، اسم مهدی، رهایی‌بخش یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخر الزمان وعده‌اش داده شده و در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد(ص) ذکر شده است.

وأيضاً في التوراة والإنجيل المصلوب وصفت موافقه وروي عنه كلام بعد إلقاء القبض عليه تدل على أنه شخص حكيم وراض تمام الرضا بما يجري له وأنه غير يهوذا الاسخريوطي حيث أنّ يهوذا الاسخريوطي شخص استحوذ عليه الشيطان فلا تصدر منه الحكمة ولا يمكن أن يكون هادئاً ورابط الجأش وهو يساق ليصلب بدلاً عن عيسى (عليه السلام) الذي كفر به.

همچنین در تورات و انجیل کسی که به صلیب کشیده شده است موافق با چنین چیزی توصیف شده و پس از دستگیر شدنش سخنی از او روایت می‌شود که نشان

می‌دهد او شخصی حکیم است و با تمام وجود به آنچه بر او رفته، راضی می‌باشد و اینکه او غیر از یهودا اسخریوطی است. یهودا اسخریوطی شخصیتی است که شیطان بر او سیطره یافته است؛ از چنین شخصیتی حکمتی بیرون نمی‌تراود و امکان ندارد در آرامش و به دور از ترس و اندوه باشد در حالی که به جای عیسایی (ع) که نسبت به او کفر ورزیده، به صلیب کشیده می‌شود!

في التوراة/ سفر إشعيا، وفي أعمال الرسل/ الأصحاح الثامن هذا النص: «... مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه...».

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند بزّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

وإضافة إلى أن النص كما هو الواقع الذي حصل يدل على أنه ذهب بكل هدوء ورباطة جأش إلى العذاب والصلب، فهناك أمر آخر يدل عليه النص وهو أنه لم يتكلم ولم يتظلم ولم يبين حقه وأنه رسول في حين أن عيسى (عليه السلام) بَكَتَ العلماء والناس، ووعظهم وبين حقه فلا يصدق عليه أنه ذهب إلى الذبح صامتا.

به علاوه این متن -همان طور که در واقعیت نیز اتفاق افتاده- بیان می‌کند که او در کمال آرامش و اطمینان خاطر به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن می‌رود. بنابراین در اینجا مورد دیگری که این متن به آن هدایت می‌کند وجود دارد: اینکه او هیچ صحبت و دادخواهی نمی‌کند و حقش و اینکه او فرستاده است را ابراز نمی‌کند در حالی که عیسی (ع) برای علما و مردم دلیل می‌آورد و حقش را بیان می‌نمود؛ بنابراین اینکه او در سکوت به سوی ذبح شدن پیش رود، بر عیسی صدق نمی‌کند.

وفي الإنجيل المصلوب يبشر أحد الذين صلبا معه بأنه سيذهب
 للفردوس لأنه دافع عنه فهل يمكن مع هذه الحكمة وهذا التبشير من
 المصلوب ان يكون هو يهوذا الاسخريوطي؟! وبم يبشر يهوذا
 الاسخريوطي لو كان قد بدل الله شكله وسيق إلى الصلب بدلاً عن عيسى
 الذي كفر به أليس لو كانت هذه حاله فهو يعلم يقيناً إنه ظالم وسيعاقب
 فأى فردوس يبشر بها من يدافع عنه؟! «وكان واحد من المذنبين
 المعلقين يجدف عليه قائلاً إن كنت أنت المسيح فخلص نفسك وإيانا. 40
 فأجاب الآخر وانتهره قائلاً أولاً ألا أنت تخاف الله إذ أنت تحت هذا الحكم
 بعينه. 41 أما نحن فبعدل لأننا ننال استحقاق ما فعلنا. وأما هذا فلم يفعل
 شيئاً ليس في محله. 42 ثم قال ليسوع اذكرني يا رب متى جئت في
 ملكوتك. 43 فقال له يسوع الحق أقول لك إنك اليوم تكون معي في
 الفردوس» [انجيل لوقا: 23].

در انجيل شخص به صلیب کشیده شده، به یکی از کسانی که با او به صلیب کشیده
 می شود بشارت می دهد که او به بهشت خواهد رفت چرا که از او دفاع کرده است. حال،
 آیا ممکن است با چنین حکمت و چنین بشارت دادنی از سوی به صلیب کشیده شده،
 این شخص همان یهوذا اسخریوطی باشد؟! یهوذا اسخریوطی به چه بشارت می دهد،
 اگر خداوند شکل او را تغییر داده و به جای عیسانی که کافرش شده، به سوی صلیب
 کشیده بشود؟! اگر وضعیت او اینگونه است، آیا او خود نمی داند که به یقین ستم کار
 است و عقوبت خواهد شد؛ پس او کسی که از او دفاع کرده است را به کدامین فردوس
 بشارت می دهد؟! «و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح
 هستی خود و ما را برهان! 40 پس دیگری پاسخش داده، او را نهیب زد و گفت: مگر
 تو از خدا نمی ترسی؟ چون تو نیز زیر همین حکم هستی. 41 اما ما به انصاف، چرا که
 جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی جا نکرده است! 42 پس
 به عیسی گفت: ای پروردگار، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود درآیی. 43
 عیسی به وی گفت: هر آینه به تو می گویم امروز تو با من در فردوس خواهی بود.» [انجيل

وفي إنجيل لوقا أيضاً: «33 وَلَمَّا مَضَوْا بِهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يُدْعَى جُمُجْمَةً صَلَبُوهُ هُنَاكَ مَعَ الْمُذْنِبِينَ، وَاحِدًا عَنِ يَمِينِهِ وَالْآخَرَ عَنِ يَسَارِهِ. 34 فَقَالَ يَسُوعُ: يَا أَبَتَاهُ، اغْفِرْ لَهُمْ، لِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَاذَا يَفْعَلُونَ» [انجيل لوقا:

[23].

و همچنین در انجیل لوقا: «33 و چون به موضعی که آن را کاسه‌ی سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپش مصلوب کردند. 34 عیسی گفت: ای پدر، اینها را ببامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند».[انجيل لوقا: 23]

لا يمكن أن يصدر ما تقدّم وما روي من الحكمة والمواقف الرصينة الثابتة للمصلوب وفي أصعب الظروف من سفيه أو شيطاني كافر والعياذ بالله كيهودا الاسخريوطي كما يحلو لبعضهم تصوير الشبيه على أنه يهودا الاسخريوطي هكذا بدون أي دليل فقط ليضعوا شبيها لعيسى صلب مكانه.

آنچه تقدیم شد و آنچه روایت شد غیرممکن است از سر حکمت و خردمندی نامتناقض از سوی شخص مصلوب باشد در حالی که او در پست‌ترین ظرفیت‌های سفاهت و کم‌خردی قرار داشته یا پناه بر خدا شیطانی کافر همچون یهودا اسخریوطی بوده باشد؛ آن گونه که بعضی از آنها مشکل را اینگونه گره‌گشایی کرده‌اند که او، یهودای اسخریوطی است؛ همین طوری بی هیچ دلیلی، فقط برای اینکه او را شبیه عیسی که به جایش به صلیب کشیده شد، قرار دهند!

وإضافة إلى كل ما تقدّم يجب الالتفات إلى أن يهودا الاسخريوطي جاء ودل الشرطة الدينية على المصلوب والقوا القبض على الشبيه المصلوب فكيف يكون يهودا الاسخريوطي جاء مع الشرطة ودلهم على الشبيه وهو نفسه الشبيه هل يهودا الاسخريوطي شخصان مثلاً؟

علاوه بر آنچه تقدیم شد، باید توجه داشت که یهودای اسخریوطی می‌آید و پلیس‌های دینی را به سوی شخص مصلوب هدایت می‌کند و باعث دستگیر شدن شبیه به صلیب کشیده شده می‌شود؛ حال چگونه ممکن است یهودا اسخریوطی به همراه پلیس‌ها بیاید و آنها را به سوی شبیه عیسی هدایت کند در حالی که خودش همان شخص شبیه باشد؟! آیا مثلاً یهودا اسخریوطی دو شخصیت دارد؟!

المفروض أن تكون الاطروحات أكثر تعقلاً ولا تكون بهذا المستوى من السذاجة والتناقض فكيف يعقل شخص موقفاً يقف فيه يهودا الاسخريوطي وهو مع الشرطة ويدلهم على الشبيه وهو نفسه الشبيه فهو موجود في نفس المكان بشخصين وصورتين وبحالتين متناقضتين تماماً، ما هذا المستوى من الطرح، وأعجب كيف يقبله بعضهم وهو بهذا المستوى من التناقض؟

طرح‌های ارایه شده باید از عقلانیت بیش‌تری برخوردار باشند و در چنین سطحی از سادگی و تناقض‌گویی قرار نگیرند. چگونه به نظر کسی که با چنین دیدگاهی در مورد یهودا اسخریوطی موافق است یعنی او همراه پلیس‌ها می‌باشد و آنها را به سوی شخص شبیه راهنمایی می‌کند و در عین حال خودش همان شخص شبیه می‌باشد، این دیدگاه عقلانی به نظر می‌رسد که او در یک مکان با دو شخصیت، دو صورت و دو حالت به طور کامل متناقض وجود داشته باشد؟! این چه طرح و ایده‌ای است؟! و تعجب می‌کنم که چطور برخی از ایشان چنین دیدگاهی که در چنین سطحی از تناقضات قرار دارد را می‌پذیرند!

إضافة إلى أنّ ما تقدم ينفي ما يقوله بعض المسلمين (بدون دليل) من أن المصلوب يهودا الاسخريوطي، فانه يوجد روايات بينت أنّ الشبيه

المصلوب شاب صالح شبه بصورة عيسى، بل وروي عن النبي أنه من ذرية علي (عليه السلام) بالخصوص.

علاوه بر آنچه ارایه شد، آنچه برخی از مسلمانان می‌گویند، اینکه (بدون هیچ دلیلی) مصلوب همان یهودا اسخريوطی است را رد می‌کند؛ روایاتی وجود دارد که بیان می‌کند شبیه به صلیب کشیده شده، جوانی صالح و نیکوکار به صورت عیسی بوده است و حتی از پیامبر (ص) روایت شده است که او به طور خاص از فرزندان امام علی (ع) می‌باشد.

النتيجة مما تقدم:

نتیجه‌ی آنچه ارایه شد:

إنّ في التوراة والأنجيل التي يعترف بها المسيحيون نصوص تدل على أنّ عيسى لم يصلب، وإن لم يكن كل من هذه النصوص كافياً بمفرده فهي بمجموعها تمثل دليلاً على أن المصلوب غير عيسى (عليه السلام)، فعيسى يطلب من الله أن لا يصلب.

در تورات و انجیلی که مورد قبول مسیحیان است متونی وجود دارد که بیان می‌کنند عیسی به صلیب کشیده نشد و اگر هر یک از این متون به تنهایی کفایت نکند، مجموعه‌ی آنها به مثابه دلیلی می‌باشد که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی (ع) نمی‌باشد؛ اینکه عیسی از خداوند می‌خواهد که به صلیب کشیده نشود.

والمصلوب يرفض أن يقول بلسانه إنه ملك بني اسرائيل مع أنّ عيسى ملك بني اسرائيل.

به صلیب کشیده شده نمی‌پذیرد با زبانش اقرار کند که او پادشاه بنی اسرائیل است با اینکه عیسی پادشاه بنی اسرائیل بود.

والمصلوب يخاطب مريم أم عيسى (عليه السلام) (يا امرأة).

مصلوب، مريم-مادر عیسی(ع)- را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می دهد.

وبطرس يعرض أن يضع نفسه مكان عيسى، اي يطلب أن يكون هو الشبيه «قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك» وعيسى يرفض لأنه يعلم أن بطرس عاجز عن هذا الأمر ويعطيه أمانة عجزه؛ أنه سيتبرأ من المصلوب ثلاث مرات وهي أكيد براءة من عيسى (عليه السلام).

پطرس خودش را به عنوان جایگزین عیسی داوطلب می کند؛ یعنی اینکه او همان شخص شبیه باشد «پطرس به او گفت: ای آقای من، اکنون چرا من نمی توانم از پی تو بیایم؟» و عیسی نمی پذیرد چرا که او می داند پطرس توانایی چنین وظیفه ای را ندارد و به ناتوانی اش چنین اشاره می نماید: که او سه مرتبه از به صلیب کشیده شده، براءت خواهد جست، و این اکیداً براءت از عیسی(ع) می باشد.

بمقارنة كلام عيسى (عليه السلام) قبل أن يأتي الجنود ويلقوا القبض على المصلوب مع كلام المصلوب أثناء إلقاء القبض عليه نعرف أنهما شخصان مختلفان تماماً فهما يقفان موقفين مختلفين ازاء القبول بالصلب فالشخص الذي يقول (الكاس التي اعطاني الآب ألا اشربها)... لا يمكن أن يكون هو نفسه من قال قبل ساعات (يا أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس).

با مقایسه ی سخن عیسی(ع) پیش آمدن سربازان و دستگیر کردن به صلیب کشیده شده با سخن مصلوب هنگام دستگیر شدنش، متوجه می شویم که آنها دو شخصیت کاملاً متفاوت می باشند و آنها در برابر پذیرفتن به صلیب کشیده شدن، دو برخورد مختلف را اتخاذ می کنند. آن که می گوید «آیا جامی که پروردگار به من می دهد را

ننوشم؟!...» نمی‌تواند همان کسی باشد که ساعاتی پیش گفته بود: «ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران».

ومن إنجیل یهوذا:

و از انجیل یهوذا:

المصلوب لیس عیسی نفسه بل شبیه شبه بعیسی (علیه السلام).
مصلوب خود عیسی نیست بلکه شبیه مشتبه شده به عیسی (ع) است.

المصلوب وصف بأنه الثالث عشر.

مصلوب اینگونه توصیف می‌شود که او سیزدهمین است.

المصلوب وصف بأنه سیأتي في آخر الزمان لیسود.

مصلوب اینگونه توصیف می‌شود که در آخرالزمان خواهد آمد تا سروری کند.

المصلوب اسمه یهوذا (أحمد كما تبين) ولكن لیس یهوذا الاسخريوطي.

اسم مصلوب یهوذا (همان‌طور که گفته شد به معنی احمد) می‌باشد و یهوذا
اسخريوطی نیست.

المصلوب نزل من الملكوت ولیس من جیل عیسی (علیه السلام).

مصلوب از ملکوت فرود آمده است و از قوم عیسی (ع) نمی باشد.

المصلوب له ذرية وهم خلفاء لله في أرضه.

مصلوب فرزندانی دارد که خلفا و جانشینان خدا در زمینش می باشند.

أيضاً في التوراة والإنجيل وإنجيل يهوذا نصوص واضحة تبين أنّ المصلوب لا يمكن أن يكون يهوذا الاسخريوطي، وفيها رد على من يقول إنّ المصلوب يهوذا الاسخريوطي.

همچنین در تورات، انجیل و انجیل یهودا متون واضحی وجود دارد که بیان می دارند که به صلیب کشیده شده نمی تواند یهودا اسخریوطی باشد و در آنها پاسخی برای کسی که می گوید مصلوب همان یهودا اسخریوطی است، وجود دارد.

ثالثاً: في الروايات:

سوم: در روایات:

في كتب الشيعة:

در کتاب های شیعه:

في تفسير علي بن إبراهيم عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إنّ عيسى (عليه السلام) وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا عند المساء، وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفذ رأسه من الماء، فقال إنّ الله رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود فأیکم يلقي عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي؟ قال

شاب منهم أنا يا روح الله، قال: فأنت هو ذا... ثم قال (عليه السلام): إن اليهود جاءت في طلب عيسى (عليه السلام) من ليلتهم... وأخذوا الشاب الذي ألقى عليه شبح عيسى (عليه السلام) فقتل وصلب» ([145]).

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «عیسی (ع) در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در کنج خانه بود، به سوی آنان آمد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شبح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی... سپس امام (ع) فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی (ع) آمدند... و آن جوان که شبح عیسی (ع) بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند» ([146]).

وهذه الرواية تبين أن هناك آخر غير يهودا الاسخريوطي هو من ألقى عليه الشبه وصلب وهو بدرجة عيسى، وعيسى خليفة من خلفاء الله في أرضه ونبي وإمام ومن أولي العزم من الرسل، فهذا الشبيه المصلوب إذن على الأقل خليفة من خلفاء الله في أرضه «فأيكم يلقي عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي»، وفيها أيضاً أن هناك اثني عشر حضروا مع عيسى في الوقت الذي كان فيه يهودا عند علماء اليهود لتسليم عيسى لهم، فمن يكون الثاني عشر غير المصلوب الذي دخل وخرج دون أن يلفت انتباهه أو حتى يراه أحد في البداية غير عيسى (عليه السلام) «مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه».

این روایت بیان می‌کند که آنجا شخص دیگری غیر از یهودا اسخریوطی بود که شبیه و به صلیب کشیده شد و هم‌درجه‌ی عیسی بود. عیسی خلیفه‌ای از خلفای

خداوند در زمینش، پیامبر، امام و از فرستادگان اولوالعزم می‌باشد، بنابراین، این شبیه به صلیب کشیده شده حداقل خلیفه و جانشینی از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد «کدامین شما شیخ من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟». به علاوه در آنجا دوازده تن به همراه عیسی در همان هنگامی که یهودا نزد علمای یهود بود تا عیسی را تسلیم‌شان کند، حاضر بودند؛ حال، نفر دوازدهم چه کسی غیر از مصلوبی که داخل و خارج می‌شود بدون اینکه حضورش احساس شود یا حتی کسی در ابتدا غیر از عیسی (ع) او را ببیند، می‌تواند باشد؟ «همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید».

وهذا الأمر موجود وإن لم يكن بهذا الوضوح في الإنجيل الموجود الآن وقد تبين فيما تقدم:

این موضوع وجود دارد و اگر با این وضوح در انجیل‌های موجود دیده نمی‌شود، اکنون آنچه ارایه شد، بیان می‌کند که:

«وقال الرب لسمعان سمعان هو ذا الشيطان طلبكم لكي يغرِبكم كالحنطة. 32 ولكني طلبت من أجلك لكي لا يفنى إيمانك. وأنت متى رجعت ثبت إخوتك. 33 فقال له يا رب إني مستعد أن أمضي معك حتى إلى السجن وإلى الموت. 34 فقال أقول لك يا بطرس لا يصيح الديك اليوم قبل أن تنكر ثلاث مرات أنك تعرفني» [انجيل لوقا: اصحاح 22].

«پس پروردگار به سمعون گفت: ای سمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند 32 لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار بنما. 33 به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو

بروم حتّی به زندان و به سوی مرگ. 34 گفت: تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی». [انجیل لوقا: اصحاح 22]

«قال له سمعان بطرس يا سيد إلى أين تذهب. أجابه يسوع حيث أذهب لا تقدر الآن أن تتبغني ولكنك ستتبعني أخيرا. 37 قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» [انجيل يوحنا: اصحاح 13].

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. 37 پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». [انجيل يوحنا: اصحاح 13]

وروي ما يبين بأنّ الشبيه خليفة من خلفاء الله وأنّ الذين رفضوه وقتلوه كفار والذين سيقبلونه عند عودته ويدافعون عنه مؤمنون أخيار.

و آنچه روایت شد بیان می‌کند که شخص شبیه، خلیفه‌ای از خلفای خداوند و از کسانی که کفار او را نمی‌پذیرند و می‌کشند و از کسانی که هنگام بازگشتش او را پذیرا می‌شوند و برگزیدگان مؤمنان از او دفاع می‌نمایند، می‌باشد.

عن أبي الجارود عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله: ("يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم" فقالوا: لو نعلم ما هي لبذلنا فيها الأموال والأنفس والأولاد فقال الله: "تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله بأموالكم وأنفسكم - إلى قوله - ذلك الفوز العظيم،

وأخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب" يعنى في الدنيا بفتح القائم،
وأيضاً قال فتح مكة قوله: "يا أيها الذين آمنوا كونوا أنصار الله - إلى
قوله - فأمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة" قال: التي كفرت هي
التي قتلت شبيهه عيسى (عليه السلام) وصلبته والتي آمنت هي التي قلبت شبيهه
عيسى حتى لا يقتل "فقتلت الطائفة التي قتلت وصلبته وهو قوله: فأيدنا
الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين" ([147]).

از ابو جارود از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «این آیه (ای کسانی که
ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهایی‌تان دهد راه بنمایم؟)
پاسخ گفتند: اگر بدانیم آن چیست، مال و جان و فرزندانمان را در آن می‌نهیم. خداوند
فرمود: (به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید
تا این سخن خداوند متعال- این است پیروزی بزرگ، و نعمتی دیگر که دوستش داری:
نصرتی است از جانب خداوند و فتحی نزدیک)؛ یعنی در دنیا با فتح قائم، و همچنین
می‌فرماید فتح مکه با این سخن (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید تا این
سخنش- پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند). فرمود:
گروهی که کافر شدند، کسانی هستند که شبيه عيسى (ع) را به قتل رسانیدند و به
صلیبش کشیدند و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبيه عيسى را پذیرفتند تا
کشته نشود؛ پس گروهی که او را کشتند و به صلیب کشیدند را می‌کشند و این همان
سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: (پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند بر ضد
دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند)». ([148])

من هم الذين يجب على الناس الإيمان بهم غير خلفاء الله في أرضه
(والتي آمنت هي التي قلبت شبيهه عيسى حتى لا يقتل)؟!!

کسانی که ایمان به خودشان و نه ایمان به خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش را واجب می‌کنند، چه کسانی هستند؟! «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود».

إذن فالرواية تبين بوضوح أنّ المصلوب خليفة من خلفاء الله في أرضه ويجب على الناس الإيمان به ونصرته عند مجيئه إلى هذا العالم.

بنابراین، روایت به وضوح بیان می‌کند که مصلوب، خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش است و بر مردم واجب است که هنگام آمدنش به این عالم، به او ایمان بیاورند و یاری‌اش کنند.

وهذا موجود في الإنجيل وقاله الشبيه المصلوب بوضوح تام «أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أسلم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا.» [انجيل يوحنا: اصحاح/ 18].

این نکته در انجیل وجود دارد و شبیه به صلیب کشیده شده به وضوح بیان می‌کند: «عیسی پاسخ داد پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست».[انجيل يوحنا: اصحاح/ 18]

أي أنه يبين أنه عند مجيئه إلى هذا العالم الجسماني في جيله وزمانه سيكون هناك من يدافعون عنه لكي لا يُسلم إلى يهود زمانه ويصلب «لكن خدامي يجاهدون لكي لا أسلم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا»، «والتي آمنت هي التي قلبت شبیه عيسى حتى لا يقتل».

یعنی او بیان می‌کند که هنگام بازگشتش به این عالم جسمانی در قوم و زمان خودش، کسانی خواهند بود که از او دفاع می‌کنند تا تسلیم یهودیان زمانش و به صلیب کشیده نشود: «خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست»، «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود».

وروي أنّ الشبيه المصلوب من ذرية رسول الله (صلى الله عليه وآله):

روایت شده است که شبیه به صلیب کشیده شده، از نسل رسول خدا(ص) می‌باشد.

قال رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) وهو يدعو لعلي ابن أبي طالب (عليه السلام): (اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل في نسله شبيه عيسى (عليه السلام)، اللهم إنك خليفتي عليه وعلى عترته وذريته الطيبة المطهرة التي أذهب عنها الرجس والنجس) ([149]).

رسول خدا حضرت حضرت محمد(ص) در حالی که برای علی بن ابی طالب(ع) دعا می‌کند، می‌فرماید: « خداوندا، شکیبایی و مقاومت موسی را به او عطا فرما، و در نسلش شبیه عیسی(ع) را قرار بده. خداوندا، تو هستی جانشین من بر او و بر عترتش و بر ذریه‌ی پاک و مطهرش که پلیدی و آلودگی را از آنان دور کردی ». ([150])

في كتب السنة:

در کتاب‌های اهل سنت:

روى السنة في تفاسيرهم أنّ الذي صلب ليس يهوذا الاسخريوطي بل هو شاب كان مع الحواريين:

اهل سنت در تفسیرهایشان روایت می کنند کسی که به صلیب کشیده شد یهودا اسخریوطی نبود بلکه جوانی بود همراه با حواریون:

(روی سعید بن جبیر عن ابن عباس: أنّ عیسی خرج علی أصحابه لما أراد الله رفعه، فقال: أیکم یلقى علیه شبهي، فیقتل مکاني، ویكون معي في درجتي؟ فقام شاب، فقال: أنا، فقال: اجلس، ثم أعاد القول، فقام الشاب، فقال عیسی: اجلس، ثم أعاد، فقال الشاب: أنا، فقال: نعم أنت ذاك، فألقي علیه شبه عیسی، ورفع عیسی، وجاء الیهود، فأخذوا الرجل، فقتلوه، ثم صلبوه. وبهذا القول قال وهب بن منبه، وقتاده، والسدي) [151].

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند: «عیسی به همراه اصحابش هنگامی که خداوند اراده فرمود بالایش ببرد خارج شد. فرمود: «کدام یک از شما شبیه من بر او افتد، به جای من کشته شود و با من هم درجه باشد؟» جوانی برخاست و گفت: من. فرمود: «بنشین». سپس سخنش را تکرار کرد. آن جوان برخاست و عیسی گفت: «بنشین». سپس تکرار کرد و آن جوان برخاست و گفت: من. فرمود: «آری، تو همانی». او شبیه عیسی شد و عیسی رفع گردید. یهود آمدند، آن مرد را گرفتند، به قتل رسانیدندش و سپس بر دارش کردند. و وهب بن منبه و قتاده و سدی نیز همین سخن را گفته اند». [152]

(حدثنا بشر بن معاذ، قال: ثنا یزید، قال: ثنا سعید، عن قتاده، قوله: (إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ) ... إلى قوله: (وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) أولئك أعداء الله الیهود اشتهروا بقتل عیسی بن مریم رسول الله، وزعموا أنهم قتلوه وصلبوه. وذكر لنا أن نبی الله عیسی ابن مریم قال لأصحابه: أیکم یقذف علیه شبهي فإنه مقتول؟

بشر بن معاذ برای ما روایت کرد و گفت: از یزید از سعید از قتاده درباره‌ی این سخن خداوند متعال (ما مسیح عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند را کشتیم در حالی که او را نکشتند...)... تا این سخن (خداوند پیروزمند حکیم است) گفت: آن یهودیان دشمنان خدا به قتل عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند شهره شدند و چنین پنداشتند که او را به قتل رسانیدند و به صلیب کشیدند. به ما گفته شده پیامبر خدا عیسی بن مریم به یارانش فرمود: کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد تا کشته شود؟

فقال رجل من أصحابه: أنا يا نبيّ الله. فقتل ذلك الرجل، ومنع الله نبيه ورفعته إليه.

مردی از بین یارانش گفت: من ای پیامبر خدا. آن مرد به قتل رسید و خداوند پیامبرش را بازداشت و به سوی خودش بالا برد.

حدثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتادة في قوله: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) قَالَ: أَلْقَى شَبْهَهُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْخَوَارِيِّينَ فَقُتِلَ، وَكَانَ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَلْقَى شَبْهِي عَلَيْهِ وَلَهُ الْجَنَّةُ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: عَلِيٌّ.

حسن بن یحیی برای ما روایت کرد و گفت: عبد الرزاق به ما خبر داد و گفت: معمر از قتاده به ما خبر داد و درباره‌ی این سخن خداوند متعال (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: شبهه‌ای بر مردی از خواریون واقع شد و کشته شد. عیسی بن مریم این را بر آنان عرضه داشت و فرمود: کدامین از شما شبیه من بر وی واقع شود و بهشت برایش باشد؟ مردی گفت: بر من.

حدثني المثنى، قال: ثنا أبو حذيفة، قال: ثنا شبل، عن ابن أبي نجیح، عن القاسم بن أبي بزة: أن عيسى ابن مريم قال: أيكم يُلقى عليه شبهي فيقتل مكاني؟ فقال رجل من أصحابه: أنا يا رسول الله. فألقي عليه شبهه، فقتلوه، فذلك قوله: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ).

مثنی برای ما روایت کرد و گفت: از ابو حنیفه از شبل از ابن ابی نجیح از قاسم بن ابی بزه روایت کرد و گفت: عیسی بن مریم فرمود: کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد و به جای من به قتل رسد؟ مردی از یارانش گفت: من ای رسول خدا. شبیهش بر وی افتاد و او را کشتند. این مصداق خداوند متعال است: (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني حجاج، قال: قال ابن جريج: بلغنا أن عيسى ابن مريم قال لأصحابه: أيكم ينتدب فيلقى عليه شبهي فيقتل؟ فقال رجل من أصحابه: أنا يا نبي الله. فألقي عليه شبهه فقتل، ورفع الله نبيه إليه.

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریح روایت کرد و گفت: به ما چنین رسید که عیسی بن مریم به یارانش فرمود: کدام یک از شما داوطلب می شود و شبیه من بر وی می افتد و کشته می شود؟ مردی از یارانش گفت: من ای پیامبر خدا. شبیه بر وی افتاد و به قتل رسید و خداوند پیامبرش را به سوی خودش بالا برد.

حدثنا محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد في قوله: (شُبِّهَ لَهُمْ) قال: صلبوا رجلاً غير عيسى يحسبونه إياه.

محمد بن عمرو برای ما روایت کرد و گفت: از ابو عاصم از عیسی از ابن ابی نجیح از مجاهد درباره‌ی این سخن (شُبَّهَ لَهُمْ) (امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: مردی غیر از عیسی را که فکر می‌کردند همو است، به صلیب کشیدند.

حدثني المثنى، قال: ثنا أبو حذيفة، قال: ثنا شبل، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد: (وَلَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ) فذكر مثله.

محمد المثنی روایت کرد و گفت: ابو حذیفه از شبل از ابن ابی نجیح از مجاهد درباره‌ی این سخن (شُبَّهَ لَهُمْ) (امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: حدیثی مثل آن ذکر کرد.

حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني حجاج، عن ابن جريج، عن مجاهد، قال: صلبوا رجلاً شبهوه بعيسى يحسبونه إياه، ورفع الله إليه عيسى عليه السلام حياً) ([153]).

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریج از مجاهد روایت کرد و گفت: مردی را که با عیسی اشتباه گرفتند و تصور نمودند او است، به صلیب کشیدند و خداوند عیسی را به سوی خودش سلامت و زنده بالا برد». ([154])

(ثم أخبر سبحانه أنّ بني إسرائيل ما قتلوا عيسى، وما صلبوه، ولكن شُبَّهَ لَهُمْ، واختلفت الرواؤه في هذه القصة، والذي لا يُشكُّ فيه أنّ عيسى (عليه السلام) كان يسيح في الأرض ويدعو إلى الله، وكانت بنو إسرائيل تطلبه، ومكثهم في ذلك الزمان يجعل عليه الجعائل، وكان عيسى قد أنصوى إليه الحواريون يسيرون معه؛ حيث سار، فلما كان في بعض الأوقات، شعر بأمر عيسى، فرؤي أنّ رجلاً من اليهود جعل له جعل، فما زال ينقر عنه؛ حتى دلّ على مكانه، فلما أحسّ عيسى وأصحابه بتلاحق الطالبين بهم،

دخلوا بَيْتاً بمرأى من بني إسرائيل، فرُوي أنهم عدّوهم ثلاثة عشر، ورُوي: ثمانية عشر، وحُصِرُوا لَيْلاً، فرُوي أنّ عيسى فرّق الحواريين عن نفسه تلك الليلة، ووجّههم إلى الآفاق، وبقي هو ورجلٌ معه، فرُفِعَ عيسى، وألقيَ شَبَّهُهُ على الرجلِ، فُصِّلَ ذلك الرجلُ(155).

«سپس خداوند سبحان خبر می دهد که بنی اسرائیل عیسی را به قتل نرسانیدند و به صلیبش نکشیدند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. راویان در این ماجرا اختلاف کردند اما در این تردید ندارند که عیسی (ع) بر روی زمین حرکت و به خداوند دعوت می کرد. بنی اسرائیل به دنبال او بودند و حکومت آنها در آن زمان به دست خراج گزاران و باج گیران بود. حواریونی که همراه او بودند هر کجا عیسی می رفت به او می پیوستند. گاهی اوقات فرمان عیسی را دریافت نمی کردند. روایت شده است که مالیاتی بر مردی از یهود واقع شد و پیوسته از آن در تنگنا بود. تا در نهایت به مکان او رسید. عیسی و یارانش متوجه نشدند که جست و جوگران شان به آنها رسیدند. مردانی از بنی اسرائیل را داخل خانه کردند و روایت شده که آنها دشمن آن سیزده نفر بودند و روایت شده: دوازده نفر. آنها شبانه محاصره شدند. روایت شده که عیسی آن شب حواریون را از خود جدا کرد و آنها را به دور دست ها متوجه نمود و خودش با مردی همراهش باقی ماند. عیسی رفع شد و شبیه بر مرد افتاد و آن مرد به صلیب کشیده شد.»(156)

(فاجتمعت اليهود على قتله فأخبره الله بأنه يرفعه إلى السماء ويطهره من صحبة اليهود، فقال لأصحابه: أيكم يرضى أن يلقي عليه شبيهي فيقتل ويصلب ويدخل الجنة؟ فقال رجل منهم: أنا، فألقى الله عليه شبيهه فقتل وصلب)(157).

«یهود بر قتل او اجتماع کردند. خداوند خبر می دهد که او را به آسمان بالا برد و از همراهی با یهود پاکش نمود. به یارانش فرمود: کدام یک از شما راضی می شود که

شبيه من بر وی افتد، کشته شود، به صليب کشيده شود و به بهشت وارد شود؟ مردی از بينشان گفت: من؛ و شبيه بر وی افتاد، کشته و به صليب کشيده شد.». ([158])

(... امتثل والي بيت المقدس ذلك وذهب هو وطائفة من اليهود إلى المنزل الذي فيه عيسى عليه السلام وهو في جماعة من أصحابه اثني عشر أو ثلاثة عشر وقال سبعة عشر نفرًا وكان ذلك يوم الجمعة بعد العصر ليلة السبت فحصره هناك. فلما أحس بهم وأنه لا محالة من دخلوهم عليه أو خروجه إليهم قال لأصحابه أيكم يلقي عليه شبهي وهو رفيقي في الجنة؟ فانتدب لذلك شاب منهم فكأنه استصغره عن ذلك فأعادها ثانية وثالثة وكل ذلك لا ينتدب إلا ذلك الشاب فقال: أنت هو وألقى الله عليه شبه عيسى حتى كأنه هو وفتحت روزنه من سقف البيت وأخذت عيسى (عليه السلام) سنة من النوم فرفع إلى السماء وهو كذلك كما قال الله تعالى "إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك ورافعك إلي" الآية فلما رفع خرج أولئك نفر فلما رأى أولئك ذلك الشاب ظنوا أنه عيسى فأخذوه في الليل وصلبوه ووضعوا الشوك على رأسه... وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم أي رأوا شبهه فظنوه إياه). ([159]).

«.... فرماندار بيت المقدس با آن موافقت کرد و او و گروهی از یهود به خانه‌ای که عیسی به همراه گروهی از یارانش که دوازده یا سیزده نفر بودند، رفتند. گفت هدفه نفر بودند و آن روز جمعه بعد از عصر شب شنبه بود. آنجا را محاصره کردند. هنگامی که متوجه آنها شد و اینکه آنها نمی‌توانند بر او داخل شوند یا او به سويشان خارج شود به یارانش فرمود: کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد در حالی که او دوست و همراه من در بهشت باشد؟ آن جوان از میانشان داوطلب شد. گویی از این مأموریت کوچکش شمرد. برای دومین و سومین بار نیز تکرار کرد و هر دفعه کسی جز آن جوان داوطلب نمی‌شد. پس فرمود: تو همانی. خداوند شبیه عیسی را بر او انداخت تا اینکه گویی خود او شد. روزنه‌ای در سقف خانه ایجاد شد و عیسی (ع) را چرتی فراگرفت و به آسمان

بالارفت، همان طور که خداوند متعال می فرماید: (آنگاه که خداوند به عیسی فرمود که من تو را می میرانم و به سوی خودم بالا می برم). هنگامی که او رفع شد، آن عده خارج شدند. هنگامی که آن گروه آن جوان را دیدند پنداشتند عیسی است. او را همان شب گرفتند، به صلیبش کشیدند و خار بر سرش نهادند... (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد)؛ یعنی شبیهش را دیدند و پنداشتند که او است)). ([160])

إذن النتيجة من التوراة والإنجيل والقرآن والعقل والروايات أنّ المصلوب ليس عيسى ولا يهوذا الاسخريوطي، ووجدنا روايات تقول أنه من ذرية رسول الله (صلى الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام)، وتشير إلى أنه خليفة من خلفاء الله فماذا نفع هل نبقي نجادل ونرد هذه الروايات ونمرر أوهامنا المبنية على الهوى لا غير والتي تعارض ما نقل في التوراة والإنجيل والروايات وتعارض العقل أيضاً ونقول إنّ المصلوب يهوذا الاسخريوطي، وإنها عنزة وإن طارت؟! أم نقول القول منا ما اتفقت عليه الكتب السماوية التوراة والإنجيل والقرآن ونص عليه رسول الله وآل محمد (عليهم السلام)، وهو أنّ المصلوب ليس عيسى (عليه السلام)، والمصلوب إنسان صالح، والمصلوب خليفة من خلفاء الله في أرضه، والمصلوب من آل محمد (عليهم السلام) ومن ذرية علي (عليه السلام)، وكل هذه الحقائق من النصوص من التوراة والإنجيل والقرآن وأقوال محمد وآل محمد (عليهم السلام) ولا معارض معتبر لها.

بنابراین نتیجه‌ای که از تورات، انجیل، قرآن، عقل و روایات به دست می آید این است که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی و همچنین یهودای اسخریوطی نیست و می بینیم که روایات بیان می کنند که او از نسل رسول خدا(ص) و علی(ع) و اشاره می کنند که او خلیفه‌ای از خلفای خداوند می باشد. پس در آنچه ما باید انجام دهیم آیا جایی برایمان باقی می ماند که جدال کنیم و این روایات را رد نماییم و اوهام و خیالات

خودمان را که مبنایی جز هوا و هوس و نه چیزی دیگر، ندارند، و چیزهایی که با آنچه در تورات، انجیل و روایات نقل شده است و با عقل نیز در تعارض می‌باشند، مرور کنیم؟! و بگوییم شخص به صلیب کشیده شده، یهودای اسخریوطی است؟! هر قدر هم که این نظریات فاسد و شتابزده باشد؟! یا آنچه را بگوییم که کتاب‌های آسمانی تورات، انجیل، قرآن و متن رسیده از رسول خدا و اهل بیت او (ع) بر آن اتفاق دارند؛ اینکه شخص مصلوب عیسی (ع) نیست، انسانی صالح است و خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد. به صلیب کشیده شده از آل محمد (ع) و از فرزندان علی (ع) است و تمام این حقایق از متون تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد ع گرفته شده است و هیچ معارض قابل اعتنایی برای آنها وجود ندارد!

**الآن بعد أن أثبتنا أنّ عيسى لم يصلب ولم يقتل وأن هناك شبيهاً صلب
وشخصناه من التوراة والإنجيل والقرآن وأقوال محمد وآل محمد (عليهم
السلام).**

اکنون پس از اینکه ثابت کردیم که عیسی به صلیب کشیده و کشته نشد و شخص مشابهی به صلیب کشیده شد و این شخص را با توجه به تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد (ع) مشخص نمودیم،

**نعود إلى ما رواه الطوسي وهو أنّ الناس لا يتعلون مسألة التشبيه
والصلب أو لا يتقبلون الشخص الذي يواجههم وأنه هو، فيبدأون
بالإشكال كما روى الطوسي رحمه الله: عن أبي عبد الله (عليه السلام): (إن
القائم (عليه السلام) إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بلت عظامه منذ دهر
طويل).**

به آنچه طوسی روایت کرده، باز می‌گردیم؛ اینکه مردم از آنجا که در مسئله‌ی تشبیه و صلیب تعقل نمی‌کنند و یا کسی که با آنها مواجه می‌شود و او خودش می‌باشد را پذیرا

نمی‌شوند، همان‌طور که طوسی (رحمه الله) عمل نموده، شروع به اشکال‌تراشی می‌کنند: از ابا عبدالله (ع) روایت شده است: «هنگامی که قائم (ع) قیام کند، مردم می‌گویند: چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!».

**أو لنكتب إشكالهم بصورة أخرى: كيف أنّ الشبيه المصلوب شخص
نزل إلى الأرض بصورة معجزة وقتل وبعد ذلك يولد كطفل ويكبر حتى
يكون هو القائم أو المهدي؟!!**

یا اشکال آنها را طور دیگری بازنویسی می‌کنیم: چطور ممکن است پس از اینکه شخص به صلیب کشیده شده که به صورت معجزه‌آسایی به زمین فرود آمد و به قتل رسید، به صورت نوزادی متولد و بزرگ شود تا او همان قائم یا مهدی گردد؟!!

**والحقیقة إنّ أصحاب هذا الاعتراض يطرحونه نتيجة عدم معرفتهم أو
التفاتهم إلى أنّ الأرواح خلقت قبل هذا العالم الجسماني، وهذا الأمر يثبت
العقل والنقل.**

حقیقت این است که کسانی که چنین اعتراضی را طرح می‌نمایند در نتیجه‌ی عدم شناخت‌شان یا توجه‌شان به این نکته است که ارواح پیش از این عالم جسمانی خلق شدند و این موضوع از نظر عقلی و نقلی به اثبات رسیده است.

**فالعقل: لا يقبل أنّ الروح الأدنى مقاماً خلقت قبل الروح الأعلى مقاماً
لأنها متقومة بوجود الأعلى، وليس هذا موضع مناقشة وبيان كيفية
صدور الخلق من الحقيقة المطلقة، ولكن لا بأس ببيان بسيط:**

عقل نمی‌پذیرد که روحی با مقام و رتبه‌ی پایین‌تر پیش از روح با مقام بالاتر خلق شده باشد چرا که او به وجود بالاتر پابرجا و قوام یافته است و اینجا مجال بحث و مناقشه و بیان چگونگی صادر شدن خلق از حقیقت مطلق، نمی‌باشد؛ ولی اشکالی ندارد اگر به طور گذرا اشاره‌ای به آن داشته باشیم:

فالصادر من الحقيقة المطلقة أو المخلوق الأقرب للحقيقة المطلقة لا يمكن تكراره وإلا لكان هو نفسه الأول لا غير، ولهذا فالمخلوق الذي بعده يكون أبعد عن الحقيقة المطلقة من الأول أي دونه مقاماً، وبالتالي يتوسط المخلوق الأول في خلق الثاني، أي كما قال تعالى (بيدي):

صادر شده از حقیقت مطلق یا همان نزدیک‌ترین مخلوق به حقیقت مطلق نمی‌تواند تکرار شود چرا که در غیر این صورت، همان اولی خواهد بود و نه دیگری. از همین رو مخلوقی که پس از او است باید نسبت به اولی از حقیقت مطلق دورتر و یا از نظر مقام و مرتبه پایین‌تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسط در خلقت مخلوق دوم می‌باشد، یا همان طور که حق تعالی فرموده است «با دو دستم»:

(قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) [ص: 75]، وهكذا يكون المخلوق الأول بالنسبة للثاني يد الله، وأيضاً المخلوق الثاني بالنسبة للثالث يكون يد الله أي إنها ليست يد واحدة ولا اثنتين بل أيد كثيرة كما قال تعالى: (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) [الذاريات: 47]

گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟ [ص: 75] و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با دوم، دست خداوند تلقی می‌شود و همچنین مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا می‌گردد؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد

بلکه دست‌ها همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید، بسیارند: (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما گسترنده‌ایم) [الذاریات: 47].

فالعقل يقول أن روح محمد (صلى الله عليه وآله) الأعلى مقاماً خلق قبل روح آدم (عليه السلام) الأدنى مقاماً ولا يوجد دليل عقلي يرد هذه الحقيقة، أما كون آدم خلق قبل محمد في هذا العالم الجسماني فلا يعني سبق روح آدم (عليه السلام) حيث إنه لا تلازم بين خلق الجسد وخلق الروح وهما في عالمين مختلفين.

عقل می‌گوید که روح حضرت محمد(ص) که مقام بالاتری دارد پیش از روح آدم(ع) که مقام پایین‌تری دارد، خلق شده است و هیچ دلیل عقلی برای رد کردن این حقیقت وجود ندارد. اما خلقت آدم پیش از حضرت محمد در این عالم جسمانی به معنی پیش‌تر بودن روح آدم(ع) نمی‌باشد چرا که هیچ ملازمی بین خلقت جسد و خلقت روح وجود ندارد و آنها در عالم‌های مختلفی می‌باشند.

والقرآن يؤيد هذا الدليل الموافق للحكمة والعقل قال تعالى: (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) [ص: 75]، وتعالى الله أن تكون له يد وإنما خلقت بيدي أي بيد مخلوقة مثلت قوته و ارادته وقدرته على الخلق في هذا المقام، وهذه اليد أو الروح المخلوق خلقت آدم أو توسطت في خلق آدم (عليه السلام).

قرآن این دلیل را موافق حکمت و عقل می‌داند، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) [ص: 75]؛ خداوند برتر از آن است که دستی داشته باشد و اینکه «با دست‌انم خلق کردم» فقط به معنی این است که

با دست مخلوقی که تمثیلی از نیرو، اراده و قدرت او بر خلق در این مقام می‌باشد، و این دست یا روح خلق شده، آدم را خلق نمود یا واسطه‌ای در خلقت آدم (ع) گردید.

إِنَّ هَذَا الرُّوحَ سَبَقَ آدَمَ (عليه السلام)، وهذه اليد أو الروح المخلوق هو محمد ص ومن شاء الله له أن يكون يداً له سبحانه لتتفيذ ما يريد من الخلق وفي الخلق (وَالسَّمَاءَ بَنِينَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) [الذاريات: 47]، فهو لاء هم أيد الله التي يخلق بها وهم خلق الله الأوائل المقربون (هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى) [النجم: 56]، وهم أصحاب المقام العالی غیر المكلفين بالسجود لآدم (عليه السلام) لأنهم أعلى مقاماً منه (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِيٍّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) [ص: 75] العالين: أي الأرواح الذين خلقوا آدم، ولهذا فهم غير مكلفين بالسجود لآدم لأنهم فوقه وأعلى مقاماً منه.

بنابراین، این روح پیش از آدم (ع) بوده است و این دست یا روح خلق شده، همان محمد (ص) و هر کس که خداوند بخواهد که دستی برای او سبحان و متعال برای جاری ساختن آنچه از خلقت و در مخلوقات اراده می‌فرماید، می‌باشد: (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما گسترنده‌ایم) [الذاريات: 47]. اینان، همان دست‌های خدا هستند که با آنها خلق می‌کند و آنها، همان اولین خلائق نزدیک و مقرب می‌باشند: (این بیم‌دهنده‌ای است از بیم‌دهندگان پیشین) [النجم: 56] و آنها، همان دارندگان مقام‌های عالی هستند که مکلف به سجده بر آدم (ع) نیستند؛ چرا که از نظر مقام از او بالاترند: (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) [ص: 75]. (الْعَالِينَ) (عالی‌مقامان) یعنی ارواحی که آدم را خلق نمودند و به همین دلیل مکلف به سجده بر آدم نبودند؛ چرا که آنها برتر از او و از نظر مقامی، بالاتر از او بودند.

أَمَّا النُّقْلُ: ففِيهِ بَيَانٌ وَاضِحٌ أَنَّ رُوحَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَآلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) خُلِقَتْ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ وَالْخَلْقِ جَمِيعاً وَقَبْلَ الْأَجْسَامِ أَوْ هَذَا الْعَالَمِ الْجِسْمَانِيِّ بِأَمَدٍ بَعِيدٍ:

اما از نظر نقلی: بیان روشنی وجود دارد که روح محمد (ص) و آل محمد (ع) پیش از خلقت آدم و تمام خلائق، خلق شدند؛ بسیار پیش تر از این عالم جسمها یا این عالم جسمانی:

من القرآن:

از قرآن:

وَقَالَ تَعَالَى: (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ) [الزخرف: 81].

حق تعالی می فرماید: (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می بود، من از نخستین پرستندگان می بودم) [الزخرف: 81].

الآية في مقام الرد على من يقولون إنَّ عيسى (عليه السلام) ابن الله، وملخص الرد هو أنها تنفي هذه البنوة باعتبار أن محمداً (صلى الله عليه وآله) المخلوق الأول وسبق عيسى وجوداً وتسوق لهذا السبق بياناً هو السبق بالعبادة (فأنا أول العابدين)

این آیه در مقام پاسخ گویی به کسانی است که می گویند عیسی (ع) فرزند خدا است و خلاصه ی این پاسخ به این صورت است که آیه این مبالغه در فرزند بودن را نفی می کند به جهت آنکه حضرت محمد (ص) مخلوق اول و از نظر وجودی پیش از عیسی می باشد و این پیش تر بودن را به طور لفظی به این سمت سوق می دهد که منظور، پیش تر بودن در عبادت می باشد: (من از نخستین پرستندگان می بودم).

والنتيجة فالآية واضحة في إثبات أن روح محمد (صلى الله عليه وآله) خلقت قبل روح عيسى (عليه السلام) و آدم (عليه السلام)، بل وقبل أرواح كل الخلق وإلا لما صح أن يوصف بأنه أول العابدين في مقام السبق الزمني أو الحدتي.

در نتیجه آیه در اثبات اینکه روح محمد(ص) پیش از روح عیسی(ع) و آدم(ع) خلق شده، واضح می‌باشد، و حتی پیش از ارواح تمامی مخلوقات چرا که در غیر این صورت توصیف شدن به «اولین عبادت‌کنندگان» در جایگاه سبقت زمانی یا حادثی (از نظر اتفاق افتادن) صحیح نمی‌باشد.

ومن الروايات من طرق السنة والشيعة:

و از روایت از طریق سنی و شیعه:

عن المفضل قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): (إنَّ الله تبارك وتعالى خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام فجعل أعلاها وأشرفها أرواح محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم فعرضها على السموات والأرض والجبال فغشيها نورهم...)([161]).

از مفضل روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق(ع) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد بیافرید و شریف‌ترین و والاترین آنها را ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه‌ی پس از ایشان که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، قرار داد. آنها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ پس نور ایشان، آنها را پوشانید...»([162]).

قال الصادق (عليه السلام): (إنَّ الله آخا بين الأرواح في الأظلة قبل أن يخلق الأبدان بألفي عام، فلو قد قام قائمنا أهل البيت لورث الأخ الذي آخا بينهما في الأظلة، ولم يورث الأخ من الولادة)([163]).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را خلق کند، ارواح را در (عالم) سایه، برادر گردانید. هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادری که بین‌شان در (عالم) سایه پیوند برادری برقرار بوده است، ارث می‌برد و از برادر ولادتی خودش ارث نمی‌برد».[164]

حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن إبراهيم ابن يحيى بن عجلان المروزي المقرئ قال: حدثنا أبو بكر محمد بن إبراهيم الجرجاني قال: حدثنا أبو بكر عبد الصمد بن يحيى الواسطي قال: حدثنا الحسن بن علي المدني عن عبد الله بن المبارك، عن سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه، عن جده، عن علي بن أبي طالب (عليهم السلام) قال: (إنَّ الله تبارك وتعالى خلق نور محمد (صلى الله عليه وآله) قبل أن خلق السماوات والأرض والعرش والكرسي واللوح والقلم والجنة والنار، وقبل أن خلق آدم ونوحاً وإبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب وموسى وعيسى وداود وسليمان، وكل من قال الله عز وجل في قوله "ووهبنا له إسحاق ويعقوب - إلى قوله - وهديناهم إلى صراط مستقيم" وقبل أن خلق الأنبياء كلهم بأربع مائة ألف وأربع وعشرين ألف سنة وخلق الله عز وجل معه إثني عشر حجاباً...)[165].

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبد الله بن حسين بن ابراهيم بن يحيى بن علاج مروزی مقرئی برای ما روایت کرد که ابوبکر محمد بن ابراهيم جرجانی برای ما روایت کرد که ابو بكر عبد الصمد بن يحيى واسطی برای ما روایت کرد که حسن بن علی مدنی از عبدالله بن مبارک از سفيان ثوری از جعفر بن محمد صادق از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرد که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی نور محمد (ص) را پیش از خلقت آسمان‌ها، زمین، عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت و دوزخ و پیش از خلقت آدم، نوح، ابراهيم، اسماعیل، اسحاق، يعقوب، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و تمام کسانی که خداوند عزوجل در سخنش می‌فرماید (و به او اسحاق

و یعقوب را بخشیدیم تا این سخنش- و همگی را به راه مستقیم هدایت نمودیم)، و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت تمام انبیا، خلق فرمود و خداوند عزوجل به همراه او دوازده حجاب خلق نمود....» ([166])

عن أبي سعيد الخدري قال: (كنا جلوساً مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذ أقبل إليه رجل فقال: يا رسول الله أخبرني عن قول الله عز وجل لإبليس: "استكبرت أم كنت من العالين" فمن هم يا رسول الله الذين هم أعلى من الملائكة؟ فقال رسول الله: أنا وعلي وفاطمة والحسن والحسين: كنا في سرادق العرش نسبح الله وتسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله عز وجل آدم بألفي عام، فلما خلق الله عز وجل آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له ولم يأمرنا بالسجود فسجدت الملائكة كلهم إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال الله تبارك وتعالى: "استكبرت أم كنت من العالين" أي من هؤلاء الخمس المكتوب أسماءهم في سرادق العرش فنحن باب الله الذي يؤتى منه. بنا يهتدي المهتدون. فمن أحبنا أحبه الله وأسكنه جنته، ومن أبغضنا أبغضه الله وأسكنه ناره، ولا يحبنا إلا من طاب مولده) ([167]).

از ابو سعید خدری روایت شده است که گفت: همراه رسول خدا (ص) نشسته بودیم که ناگاه مردی به سویش آمد و گفت: ای رسول خدا، از این سخن خداوند عزوجل به ابلیس مرا خبر ده: (آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟). این کسانی که برتر از ملائکه هستند، چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: «من، علی، فاطمه، حسن و حسین، جملگی در سرادق عرش، خداوند را تسبیح می گفتیم و ملائکه با تسبیح ما تسبیح می گفتند، دو هزار سال پیش از اینکه خداوند عزوجل آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند عزوجل آدم را بیافرید، ملائکه را امر فرمود که به او سجده کنند و ما را به سجده فرمان نداد. تمامی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده کردن سرپیچی نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: (آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟)؛ یعنی از این پنج تن که اسمشان در سرادق عرش نوشته شده

است؟! پس ما همان دروازه‌ای هستیم که از طریق آن بخشیده می‌شود. با ما هدایت‌یافتگان، هدایت می‌شوند. پس کسی که ما را دوست بدارد، خداوند دوستش می‌دارد و او را در بهشت جای می‌دهد و کسی که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمنش می‌دارد و در آتش سکنایش می‌دهد؛ و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد». ([168])

روی الصدوق رحمه الله في كتاب المعراج عن رجاله إلى ابن عباس قال: (سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو يخاطب علياً (عليه السلام) ويقول: يا علي إن الله تبارك وتعالى كان ولا شيء معه فخلقتي وخلقك روحين من نور جلاله، فكنا أمام عرش رب العالمين نسبح الله ونقدسسه ونحمده ونهلله، وذلك قبل أن يخلق السماوات والأرضين، فلما أراد أن يخلق آدم خلقتي وإياك من طينة واحدة من طينة عليين وعجننا بذلك النور وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار الجنة، ثم خلق آدم واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره فاستنطقهم وقرهم بالربوبية، فأول خلق إقراراً بالربوبية أنا وأنت والنبيون على قدر منازلهم وقربهم من الله عز وجل، فقال الله تبارك وتعالى: صدقتما وأقررتما يا محمد ويا علي وسبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي فيكما، فأنتما صفوتي من خلقي، والأئمة من ذريتكما وشيعتكما وكذلك خلقتكم... ([169]).

صدوق (رحمه الله) در کتاب معارج از طریق راویانش تا ابن عباس روایت می‌کند: شنیدم رسول خدا (ص) در حالی که علی (ع) را مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: «ای علی، خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز همراه او نبود. من و تو را به صورت دو روح از نور باعظمتش خلق فرمود. ما در برابر عرش پروردگار جهانیان خداوند را تسبیح می‌گفتیم و تقدیسش می‌کردیم و ستایش و تسبیح و تهلیلش می‌گفتیم، و این پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین بود. هنگامی که اراده فرمود تا آدم را بیافریند من و تو را از گلی

یکسان از گل علین بیافرید و ما را با آن نور بیامیخت و ما را در تمامی نورها و نهرهای بهشت غوطه‌ور ساخت. سپس آدم را بیافرید و آن گل و نور را در صلبش به ودیعه نهاد. هنگامی که خلقتش نمود، ذریه‌اش را از پشتش خارج نمود، آنها را گویا ساخت و بر ربوبیت از آنها اقرار گرفت. اولین خلقی که به ربوبیت اقرار نمود من، تو و پیامبران به اندازه‌ی شأن و مقام‌شان و نزدیکی‌شان به خداوند عزوجل بود. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد و ای علی، تصدیق کردید و اقرار کردید و بر عبادتم از خلقم پیشی جستید و در علم پیشین من نیز همین‌طور بوده است؛ پس شما برگزیدگان از خلق من و امامان از فرزندان شما و شیعیان شما هستید و اینگونه شما را خلق نمودم.....» ([170]).

أخبرنا الحسين بن عبید الله، قال: أخبرنا أبو محمد، قال: حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا علي بن الحسين الهمداني، قال: حدثني محمد بن خالد البرقي، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، عن ابائه (عليهم السلام)، عن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (كان ذات يوم جالسا بالرحبة والناس حوله مجتمعون، فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، إنك بالمكان الذي أنزلك الله به، وأبوك يعذب بالنار! فقال له: مه فض الله فاك والذي بعث محمداً بالحق نبياً، لو شفع أبي في كل مذنب على وجه الأرض لشفعه الله تعالى فيهم، أبي يعذب بالنار وابنه قسيم النار! ثم قال: والذي بعث محمداً بالحق نبياً، إن نور أبي طالب يوم القيامة ليطفى أنوار الخلق إلا خمسة أنوار: نور محمد صلى الله عليه وآله، ونوري، ونور فاطمة، ونوري الحسن والحسين ومن ولده من الأئمة، لأن نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل خلق آدم بألفي عام) ([171]).

حسین بن عبید الله به ما خبر داد و گفت: ابو محمد به ما خبر داد و گفت: محمد بن همام برای ما روایت کرد: علی بن حسین همدانی به ما گفت: محمد بن خالد برقی

به من گفت: محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ابو عبدالله (ع) از پدرانش (ع) از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرد: روزی در جایی وسیع نشسته بودیم و مردم گردش جمع شده بودند. مردی به سویش برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، تو در مکانی هستی که خداوند به آن فرودت آورده در حالی که پدرت با آتش عذاب می‌شود! به او فرمود: «ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد. سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند متعال شفاعتش را می‌پذیرد. پدرم در آتش باشد و پسرش قسمت کننده‌ی آتش؟!» سپس فرمود: «سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، نور ابوطالب در روز قیامت نورهای خلائق را خاموش می‌کند مگر پنج نور: نور محمد(ص)، نور من، نور فاطمه، نور حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین؛ چرا که نور او از نور ما است که خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از خلقت آدم، خلق فرمود».[172]

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) قال: (كان الله ولا شئ معه، فأول ما خلق نور حبيبه محمد صلى الله عليه وآله قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسموات والأرض واللوح والقلم والجنة والنار والملائكة وآدم وحواء بأربعة وعشرين وأربعمائة ألف عام، فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد صلى الله عليه وآله بقي ألف عام بين يدي الله عز وجل واقفاً يسبحه ويحمده، والحق تبارك وتعالى ينظر إليه... فلما تكاملت الأنوار سكن نور محمد تحت العرش ثلاثة وسبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى الجنة فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل إلى سدرة المنتهى فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى السماء السابعة، ثم إلى السماء السادسة، ثم إلى السماء الخامسة، ثم إلى السماء الرابعة، ثم إلى السماء الثالثة، ثم إلى السماء الثانية، ثم إلى السماء الدنيا، فبقي نوره في السماء الدنيا إلى أن أراد الله تعالى أن يخلق آدم عليه السلام...)[173].

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند بود و هیچ چیز با او نبود. اولین چیزی که خلق نمود، نور حبیبش محمد (ص) چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت آب، عرش، کرسی، آسمان‌ها، زمین، لوح و قلم، بهشت و آتش، ملائکه، آدم و حوا بود. هنگامی که خداوند متعال نور پیامبر ما حضرت محمد (ص) را خلق نمود هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل باقی ماند در حالی که تسبیح و ستایشش می‌گفت. و حق تبارک و تعالی به او می‌نگریست... هنگامی که انوار، کامل گشت نور محمد زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن شد. سپس نورش به بهشت منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس به سدره المنتهی منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس نورش به آسمان هفتم منتقل شد، سپس به آسمان ششم، سپس به آسمان پنجم، آسمان چهارم، آسمان سوم، آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا منتقل شد و نور او در آسمان دنیا باقی ماند تا اینکه خداوند متعال اراده فرمود آدم (ع) را خلق فرماید...» ([174])

ما رواه جابر بن عبد الله قال: (قلت لرسول الله (صلى الله عليه وآله): أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: نور نبيك يا جابر خلقه الله ثم خلق منه كل خير ثم أقامه بين يديه في مقام القرب ما شاء الله ثم جعله أقساماً، فخلق العرش من قسم والكرسي من قسم، وحملة العرش وخزنة الكرسي من قسم، وأقام القسم الرابع في مقام الحب ما شاء الله، ثم جعله أقساماً

آنچه جابر بن عبدالله روایت می‌کند: به رسول خدا (ص) عرض کردم: اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرمود، چه بود؟ فرمود: «نور پیامبر تو ای جابر، خداوند خلقتش فرمود؛ سپس از آن هر چیزی را خلق نمود. سپس آن نور را در مقام قرب در مقابل خویش قرار داد تا هر زمانی که اراده فرماید، سپس آن نور را اقسامی قرار داد.

فخلق القلم من قسم، واللوح من قسم والجنة من قسم.

عرش را از قسمتی، کرسی را از قسمتی، و حاملان عرش و خزانه‌داران کرسی را از قسمتی خلق نمود.

وأقام القسم الرابع في مقام الخوف ما شاء الله ثم جعله أجزاء فخلق الملائكة من جزء والشمس من جزء والقمر والكواكب من جزء

و قسمت چهارم را در مقام حب و دوستی تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد؛ سپس آن را بر قسمت‌هایی قرار داد؛ پس قلم را از قسمتی، لوح را از قسمتی، و بهشت را از قسمتی خلق فرمود و قسمت چهارم را در مقام خوف و ترس تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ ملائکه را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء بیافرید

وأقام القسم الرابع في مقام الرجاء ما شاء الله، ثم جعله أجزاء فخلق العقل من جزء والعلم والحلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء، وأقام القسم الرابع في مقام الحياء ما شاء الله، ثم نظر إليه بعين الهيبة فرشح ذلك النور وقطرت منه مائة ألف وأربعة وعشرون ألف قطرة فخلق الله من كل قطرة روح نبي ورسول، ثم تنفست أرواح الأنبياء فخلق الله من أنفاسها أرواح الأولياء والشهداء والصالحين) (175).

و قسمت چهارم را در مقام رجا و امیدواری تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ عقل را از جزئی، علم و حکمت را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و جزء چهارم را در مقام حیا تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس با چشم عطای الهی به آن نگریست؛ نور از آن تراوش کرد و یک صد و بیست و چهار هزار قطره از آن برون تراوید و خداوند از هر قطره روح یک نبی و

فرستاده را بیافرید. سپس ارواح انبیا نفس کشیدند و خداوند از نفس‌های آنها ارواح اولیا، شهدا و صالحان را خلق فرمود». ([176])

و عن محمد بن سنان عن ابن عباس قال: (كنا عند رسول الله (صلى الله عليه وآله) فأقبل علي بن أبي طالب (عليه السلام) فقال له النبي (صلى الله عليه وآله): مرحباً بمن خلقه الله قبل أبيه بأربعين ألف سنة، قال: فقلنا: يا رسول الله أكان الابن قبل الأب؟ فقال: نعم، إن الله خلقتي وعلياً من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين، ثم خلق الأشياء من نوري ونور علي عليه السلام، ثم جعلنا عن يمين العرش فسبحنا فسبحت الملائكة، فهللنا فهللوا، وكبرنا فكبروا، فكل من سبح الله وكبره فإن ذلك من تعليم علي عليه السلام) ([177]).

از محمد بن سنان از ابن عباس روایت شده است که گفت: نزد رسول خدا (ص) بودیم. علی بن ابی طالب (ع) پیش آمد. رسول خدا (ص) به او فرمود: «مرحبا به کسی که چهل هزار سال پیش از پدرش آفریده شد». عرض کردیم: ای رسول خدا، آیا پسر پیش از پدر بوده؟ فرمود: «آری، خداوند همین مدت پیش از خلقت آدم، نور من و علی را خلق فرمود و سپس آن را دو قسمت نمود. سپس چیزها را از نور من و نور علی (ع) خلق نمود. سپس ما را در راست عرش قرار داد. ما تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ ما تهلیل گفتیم، پس ملائکه تهلیل گفتند؛ ما تکبیر گفتیم، پس ملائکه تکبیر گفتند؛ بنابراین هر چه خداوند را تسبیح می‌کند و او را بزرگ می‌دارد از تعلیم دادن علی (ع) است». ([178])

عبد الله بن المبارك عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: (إن الله خلق نور محمد (صلى الله عليه وآله) قبل المخلوقات بأربعة عشر ألف سنة، وخلق معه اثني عشر حجاباً والمراد بالحجب الأئمة عليهم السلام) ([179]).

عبد الله بن مبارك از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیرالمؤمنین (ع) روایت کرد که فرمود: «خداوند نور محمد (ص) را چهل هزار سال پیش از مخلوقات خلق نمود و همراه او دوازده حجاب خلق فرمود و منظور از حجابها، ائمه (ع) می باشند». ([180])

أخرج أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن المغازلي الواسطي الشافعي في كتابه "المناقب"، بسنده عن سلمان الفارسي قال: (سمعت حبيبي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق آدم أودع ذلك النور في صلبه فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، ففي النبوة وفي علي الإمامة). ([181]).

ابو الحسن علی بن محمد معروف به ابن مغازلی واسطی شافعی در کتابش «المناقب» با سندش از سلمان فارسی روایت می کند: شنیدم محبوبم محمد (ص) می فرماید: «من و علی نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می گفت و تقدیش می نمود. هنگامی که آدم را خلق فرمود آن نور را در پشتش به ودیعه نهاد. بنابراین پیوسته من و علی چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب جدا شد؛ پس در من نبوت و در علی، امامت می باشد». ([182])

والحديث عن سلمان انظره أيضاً في: تاريخ مدينة دمشق: ج 42 ص 67، مناقب ابن المغازلي: ص 87، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 662، مناقب الخوارزمي: ص 145.

حدیث روایت شده از سلمان را می‌توانید در تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۶۷، مناقب ابن مغزلی: ص ۸۷، فضایل صحابه - ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۶۲ و مناقب خوارزمی: ص ۱۴۵ نیز ببینید.

أخرج ابن المغازلي أيضاً، عن سالم بن أبي الجعد، عن أبي ذر قال: (سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقده قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، فجزء أنا وجزء علي) [183].

همچنین ابن مغزلی از سالم بن ابی جعد از اباذر روایت می‌کند که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «من و علی نوری از سمت راست عرش در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. من و علی پیوسته چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب جدا شد؛ بخشی من و بخشی علی گردید». [184]

وروى ابن عباس (رض) قال: (سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه ولم يزل الله ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره في صلب عبد المطلب ثم أخرجه من عبد المطلب فقسمة قسامين قسماً في صلب عبد الله وقسماً في صلب أبي طالب فعلي مني وأنا منه لحمه لحمي ودمه دمي فمن أحبه بحق أحبه ومن أبغضه فببغضني أبغضه) [185].

از ابن عباس (رضی الله) روایت شده است: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در دستان خداوند

عزوجل بودیم. آن نور در پشت او راه پیمود و پیوسته خداوند آن را از پشتی به پشت دیگر منتقل می نمود تا اینکه در پشت عبدالمطلب قرارش داد. سپس از پشت عبدالمطلب خارجش ساخت و به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی در پشت عبدالله و قسمتی در پشت ابوطالب. پس علی از من است و من از او؛ گوشت او گوشت من، خون او خون من است؛ پس هر کس او را دوست داشته باشد، به حق که مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و من نیز دشمنش می دارم».[186]

(أخبرنا عبد الوهاب بن عطاء عن سعيد بن أبي عروبة عن قتادة قال وأخبرنا عمر بن عاصم الكلابي أخبرنا أبو هلال عن قتادة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: كنت أول الناس في الخلق وآخرهم في البعث)
•[187]

عبد الوهاب بن عطا از سعید بن ابو عروه از قتاده و عمر بن عاصم کلابی از ابو هلال از قتاده به ما خبر دادند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من اولین مردم در خلقت و آخرینشان در بعثت بودم».[188]

حدثنا أبو همام الوليد بن شجاع بن الوليد البغدادي أخبرنا الوليد بن مسلم عن الأوزاعي عن يحيى بن أبي كثير عن أبي سلمة عن أبي هريرة قال: قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم متى وجبت لك النبوة؟ قال: (وآدم بين الروح والجسد)•[189]

ابو همام ولید بن شجاع بن ولید بغدادی برای ما روایت کرد که ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابو سلمه از ابو هریره به ما خبر داد و گفت: عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم، چه وقت نبوت بر شما واجب گردید؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود».[190]

حدثنا أبو النضر الفقيه وأحمد بن محمد بن سلمة العنزي قالاً ثنا عثمان بن سعيد الدارمي ومحمد بن سنان العوفي ثنا إبراهيم بن طهمان عن بديل بن ميسرة عن عبد الله بن شقيق عن ميسرة الفخر قال قلت لرسول الله متى كنت نبياً قال: (وآدم بين الروح والجسد) [191].

ابو نضر فقيه و احمد بن محمد بن سلمه ی عنزی برای ما روایت کردند که عثمان بن سعید دارمی و محمد بن سنان عوفی از ابراهیم بن طهمان از بديل بن مسیره از عبد الله بن شقيق از ميسره ی فخر به ما خبر دادند که گفت: به رسول خدا عرض کردم: از چه وقت شما پیامبر بودید؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود» [192].

الآن تبين من القرآن والروايات أن محمداً وآل محمد (عليهم السلام) أرواحهم موجودة في زمن بعث عيسى، بل قبل أن يولد عيسى فهل هناك مانع أن يخلق لروح أحدهم بدن جسماني أو في الحقيقة هو يظهر في العالم الجسماني بصورة تشبه عيسى (عليه السلام)، ويكون هذا الأمر بإرادة الله وبحوله وقوته على الأقل كما روي ظهور جبرائيل - وهو روح - لمحمد (صلى الله عليه وآله) في هذا العالم الجسماني بصورة دحية الكلبى.

اکنون از قرآن و روایات مشخص شد که ارواح محمد و آل محمد (ع) در هنگام بعثت عیسی موجود بوده‌اند و حتی پیش از آنکه عیسی متولد شود. حال آیا مانعی وجود دارد که برای روح یکی از آنها بدنی جسمانی خلق شود و یا در واقع او در این عالم جسمانی با صورتی شبیه به عیسی (ع) ظاهر شود؟ و این امر با اراده‌ی خداوند و با حول و قوه‌ی او صورت پذیرد؛ حداقل همان طور که روایت می‌شود همانند ظهور جبرئیل - که روح است - برای حضرت محمد (ص) به صورت دحیه‌ی کلبی در این عالم جسمانی!

أقول هل هناك مانع عقلي الآن بعد أن دل النقل والعقل على هذا الأمر؟ ثم من يرفض ويقول هذا لا يعقل هل لديه بديل تؤيده النصوص والعقل

والحكمة كما هو الحال فيما تقدم؟ أم مجرد عناد وجدل واتباع هوى
لرفض الحق لا غير!

می‌گوییم، آیا اکنون پس از اینکه عقل و نقل بر چنین چیزی دلالت می‌کنند، آیا
مانعی عقلی وجود دارد؟ پس کسی که نمی‌پذیرد و می‌گوید این عقلانی نیست آیا
خودش جایگزینی دارد که متون، عقل و حکمت آن را تأیید کند؟ آنگونه که پیش‌تر
ارایه شد! یا صرفاً عناد و جدل و پیروی از هوا و هوس برای نپذیرفتن حقیقت می‌باشد و
نه چیز دیگر!

إن تقبل الحقيقة كما هي ربما يكون فيه شيء من الصعوبة خصوصاً
مع وجود الجهل والشيطان وجنودهم الذين يعملون جاهدين لمنع الناس
من الإنصات للحق ولسماع كلام الله والخضوع للدليل والتعرّف على
الحقيقة، ولكن عندما يقام الدليل لإظهار الحقيقة، على الناس العقلاء أن
تقول نعم هذه هي الحقيقة لقد رأيناها بوضوح وإلا فلن يكونوا أناساً ولا
عقلاء.

اگر حقیقت را آن‌گونه که هست بپذیرید مقداری سختی در آن خواهد بود خصوصاً با
وجود جهل، شیطان و لشکریانش که با شدت تلاش می‌کنند تا مردم را از سکوت در
برابر حق و شنیدن کلام خدا و خضوع برای دلیل و برهان و شناخت حقیقت، باز دارند؛
اما هنگامی که دلیل و برهان برای ظاهر ساختن حقیقت اقامه گردد، بر عاقلان مردم
است که بگویند آری این حقیقتی است که ما به وضوح و روشنی می‌بینیم؛ در غیر این
صورت نه انسان‌اند و نه عاقل!

ج س ۴ / (وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ
ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) [مریم: 64].

پاسخ سؤال ۴: (و ما جز به فرمان پروردگار تو فرود نمی آیم. آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و میان این دو قرار دارد از آن او است و پروردگار تو فراموشکار نیست) [193].

الآية في بيان تنزل الملائكة (عليهم السلام) وأنهم لا يعلمون الغيب وأنّ عالم الغيب الذي لا يفوته شيء من الغيب هو الله سبحانه وتعالى، (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ): أي المستقبل (مَا بَيْنَ أَيْدِينَا) والماضي (وَمَا خَلْفَنَا) والحاضر (وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ).

آیه در بیان فرود آمدن ملائکه (ع) می باشد و اینکه آنها غیب نمی دانند و دانای غیبی که هیچ چیزی از غیب از او فوت نمی شود، [194] خداوند سبحان و متعال می باشد: (آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و میان این دو قرار دارد از آن او است): (ما بَيْنَ أَيْدِينَا) یعنی آینده، (ما خَلْفَنَا) یعنی گذشته و (ما بَيْنَ ذَلِكَ) یعنی حال.

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا): أي لا يفوته ولا يغيب عنه سبحانه وتعالى شيء من الغيب فالنسيان هنا بمعنى يفوته أو يغيب عنه.

أحمد الحسن

صفر/ 1433 هـ

(و پروردگار تو فراموشکار نیست): یعنی فراموش نمی کند و از او سبحان و متعال چیزی از غیب پنهان نمی شود. بنابراین «نسیان و فراموشی» در اینجا به معنی «از او فوت نمی شود یا از او پنهان نمی شود» می باشد.

احمد الحسن - صفر ۱۴۳۳ هـ



